

مجموعه مقالات زنان و انقلاب



مجموعه مقالات

زنان و انقلاب

فهرست

- هشت مارس، روز تدارک انقلاب و نه چیزی کمتر ۴
- حجاب اجباری و قتل زنان، ابزار رژیم فاشیستی اسلام گرا برای خفه کردن همه ۸
- مسئله ستم بر زن: بخش اول ۱۰
- مسئله ستم بر زن: بخش دوم ۱۴
- تجربه شوروی سوسیالیستی: جهش های درخشان در رهایی زنان و عقب گردهای اسفناک ۱۹
- انقلاب چین ۲۵
- کمونیسم نوین و رهایی زنان ۳۲
- تشدید فرودستی زنان در جهان، پدرسالاری نوین ۴۰

هشت مارس، روز تدارک انقلاب و نه چیزی کمتر!

هشت مارس ۱۴۰۲، چهل و پنج سال از شورش علیه فرمان حجاب اجباری خمینی می گذرد و جنگ این رژیم دینمدار فاشیست علیه زنان هنوز ادامه دارد. مقاومت ۴۵ ساله زنان به اوج هایی مانند خیزش «زن، زندگی، آزادی» نیز رسید اما هنوز نتوانسته است به وراثت مقاومت رفته و تبدیل به انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی بشود. تا کی به شورش علیه شرایط اسارت اکتفا خواهیم کرد؟ و می دانیم که نتیجه حداکثری شورش ها، به تکان درآوردن زنجیرهای اسارت است و نه شکستن آنها. انقلابی را که دائماً ضرورت خود را به رخ می کشد، چگونه می توان تدارک دید و به مرحله عمل درآورد؟ آیا اجازه خواهیم داد مانند ۴۵ سال پیش، جای یک رژیم ارتجاعی ستمگر را یک رژیم ارتجاعی دیگر بگیرد و فاجعه دیگر رخ دهد؟ اگر خیر، نیروی زنان در فعلیت بخشیدن به انقلاب چه جایگاهی دارد؟ از هم اکنون چگونه برای انقلاب و جنگ با این رژیم تدارک می بینیم؟ با سرنگون شدن رژیم شاه و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، ستم بر زن شکل های وحشتناک تری به خود گرفت. جمهوری اسلامی ترکیب غریبی از روابط اجتماعی اسلامی/برده داری و روابط سرمایه داری- امپریالیسم به وجود آورد و زنجیرهای بردگی زنان را تقویت کرد. 45 سال حکومت دینمدار در ایران نشان می دهد، هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، پدر/مردسالاری شدید و زن ستیزی تهاجمی حاکم خواهد بود. اما ستم بر زن و روابط مرد/پدرسالاری با شدت روزافزون در تمام جهان جاری است. زیرا، ستم بر زن یک اصل جهانشمول برای سیستم سرمایه داری بوده و بخشی از سوخت و ساز ثروتمندان آن است. اما در چند دهه گذشته، تغییرات کلانی در چارچوب سیستم سرمایه داری جهانی رخ داده است که زنان را به طرز بی سابقه ای وارد چرخه فعالیت های اقتصادی کرده است به طوری که بازار کار «زنان» و فقر «زنان» شده است. این یک پدیده جهانی است که شامل ایران هم می شود. این تغییرات، ساختارهای روابط مرد/پدرسالاری را به لرزه درآورده و در واکنش به آن، طبقات حاکمه در کشورهای «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» هرچه بیشتر به تقویت خانواده و ارزش های سنتی دست انداخته اند. از جمله تقویت حق مردانه، دامن زدن به فرهنگ نفرت از زن مستقل، قتل و شکنجه حکومتی برای اعمال حجاب اجباری، لغو حق سقط جنین و فرزندآوری اجباری در آمریکا. گسل ستم بر زن تبدیل به خصلت نمای پوسیدگی ناب نظام سرمایه داری شده است. این گسل، مرتباً با حرکاتش یک نیروی اجتماعی بزرگ در مقیاس جهانی تولید می کند که رهایی اش به طور قطع در گروی محور انقلابی و رادیکال روابط مالکیت سنتی و افکار سنتی است و می تواند سیستم قدرتمند سرمایه داری جهانی را با انفجارهای مهیب به لرزه درآورده و امکان سرنگون کردن آن را تقویت کند

همان قوای محرکه و حرکت های سرمایه داری که باعث به وجود آمدن ستم بر زن و تبدیل آن به یک گسل جدی برای سیستم سرمایه داری شده است، بشریت را بر سر یک دوراهی قرار داده است که باب آواکیان در تحلیل بی نظیر و درخشانی آن را گره گاه «آینده وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش» می خواند. قوای محرکه بسیار پویای سیستم سرمایه داری امپریالیستی و تغییرات دائمی و توقف ناپذیری که در دنیا به وجود می آورد، خود این سیستم را با مخاطرات بزرگ مواجه کرده است. اجبار امپریالیسم آمریکا و پادگان نظامی اش در خاورمیانه (اسرائیل) در دست زدن به نسل کشی در غزه، جنگ نیابتی میان امپریالیست های روسیه و ناتو در اوکراین، نشانه آن است که جهان امپریالیستی نیازمند نظم بندی جدید است. اما هرگز نباید گذاشت که سرنوشت این نظم بندی جدید در دست امپریالیست ها بماند. زیرا، منتهی به اوضاعی خواهد شد که بسیار وحشتناک تر از وقایع امروز است. مردم جهان با انقلاب های کمونیستی باید به این جهان نظم جدید بدهند و نه امپریالیست ها و نه دولت های مترجع مانند ایران، اسرائیل، پاکستان، ترکیه، افغانستان ... که وابسته به این یا آن قدرت امپریالیستی و خدمتگزاران نظام سرمایه داری جهانی هستند. جنگ های ویرانگر، نسل کشی، خیزش های مردم در نقاط مختلف جهان، نمونه هایی هستند که چطور تغییرات بی وقفه در دنیا، ساختارهای دولتی امپریالیست ها و مترجعین را فشل و آماده سرنگون کردن می کند.

اما راه انقلاب هنوز بسته است. کارکرد عادی سرمایه داری و سیاست دولت ها، نیمی از جمعیت بشری را فارغ از تمایزات طبقاتی درون شان آماج تهاجم بیرحمانه خود قرار داده است. اما اکثریت قریب به اتفاق این نیروی اجتماعی که به شدت نیازمند انقلاب است چیزی در مورد انقلاب و راه از بین بردن ستم بر زن و ایجاد جامعه ای که در آن دیگر آدم ها به طبقه کارگر و طبقه بورژوا، به «زنان» و «مردان»، به نژادها و ملل مختلف تقسیم نمی شوند، نمی دانند.

وقت تنگ است! خود و مردم را برای اتفاقات بزرگتر آماده کنیم

به طور عاجل، در مقاومت های کوچک و بزرگ زنان باید دخالتگری انقلابی کرد و حداکثر آنان را به درون جنبشی با هدف انقلاب کمونیستی بر مبنای کمونیسم نوین کشید: جنبشی برای انقلاب!

زیرا این ضرورت عاجل برای رهایی تمام بشریت است. با سرکوب خونین خیزش ژینا و افتی که در آن ایجاد شد، بسیاری به دریای افسردگی و ناامیدی پرتاب شدند. اگر آنان به تشریح علمی از وضعیت و تنها راه که انقلاب است آگاه بودند، بسیار کمتر از این دچار ناامیدی می شدند. پس، انفعال سیاسی را باید کنار زد. اوضاع در ایران و جهان مرتبا تغییر خواهد کرد. تلاطم ها و

آشوب های بزرگ در راه است. بدون درک این که چرا این اتفاقات می افتند و ربط آن ها به ستم و استثمار افسارگسیخته ده ها میلیون نفر در ایران و جنایت های جمهوری اسلامی علیه زنان چیست، هرگز نمی توان راه حل را یافت.

توده های مردم ضرورت تغییر رادیکال را به شدت احساس میکنند. برای این که ببینند راه واقعی برای چنین تغییری هست باید با جهان بینی های غلط سیاسی که در میان شان رواج دارد بجنگیم. آنان باید به طور علمی درک کنند که هیچ چیز مثبتی از سمت گیری با جمهوری اسلامی یا با امپریالیسم آمریکا حاصل نخواهد شد. هرکس از امپریالیسم آمریکا متنفر است باید از جمهوری اسلامی هم متنفر باشد و هر کس از جمهوری اسلامی متنفر است باید از امپریالیسم آمریکا هم متنفر باشد. این جزئی لاینفک از پلاتفرم سیاسی رهایی بخش در ایران است و برای شکل گیری «جنبشی برای انقلاب» تعیین کننده است. باید حصارهای نگرش ناسیونالیستی مبارزین و توده های مردم را بشکنیم تا از اسارت فکری رها شوند. هنگامی که بتوانند با دقت و عمق علمی به واقعیت جهان نگاه کنند، آنگاه از یک طرف، در هم تنیدگی عمیق جمهوری اسلامی و اسراییل و قدرت های امپریالیستی «غرب» و «شرق» و از طرف دیگر، در هم تنیدگی سرنوشت چند میلیارد مردم تحت ستم و استثمار جهان را خواهند دید و معنای واقعی «انترناسیونال است نژاد انسان ها» را با تمام وجود احساس خواهند کرد و هرگز دست از این احساس رهایی بخش که پایه در واقعیت مادی دارد نخواهند کشید. همچنین باید سیاست های هویتی و نسبیت گرا و شکل های فعالیت که زمان را به هدر می دهند، کنار بزنیم. زنانی که با توهمات بورژوادموکراتیک انتظار دارند قدرت های حاکم و نهادهای «بین المللی» نیم نگاهی به «حقوق زنان» کنند، در بهترین حالت ساده لوح هایی هستند که به داشتن زنجیر اسارت عادت کرده اند و می خواهند زنان دیگر را هم دعوت به این عادت کنند. این گرایشات تلاش می کنند آلترناتیو انقلاب واقعی را از میدان به در کرده و کمونیست های انقلابی را از فضاهای مبارزاتی بیرون کنند! سازش با این حرکت ارتجاعی، به تقویت زنجیرهای بردگی خدمت میکند. هیچ چیز نمی تواند مانند کمونیسم نوین تصویر علمی از واقعیت به مردم و به کسانی بدهد که واقعا در پی درک «معضل چیست و راه چیست» هستند. هیچ انسان مبارزی نباید عمر خود را در جنبش هایی تلف کند که هدف تغییر رادیکال جامعه، نقشه راه و سازمان دهی نقشه مند برای آن را ندارند، و مردم را محکوم به درجا زدن در چارچوب وضع موجود می کنند که نتیجه اش به واقع وحشتناک است.

خیزش ژینا جسورانه بر برج و باروی بردگی پدر/مردسالاری در ایران کوبید و گوشه ای از ظرفیت عظیم زنان جهان را نشان داد. که می تواند رها کننده بشریت باشد و تبدیل به نیروی ضربت انقلاب برای ریشه کن کردن ستم و استثمار شود که ما را احاطه کرده است. خاورمیانه و ایران و تمام دنیا آستان رخدادها و غیر منتظره های بزرگی است. در تمام این وقایع، برنامه و نیروی سازمان یافته انقلاب کمونیستی با وجود نیروی کم باید در صحنه باشد و به مردم کمک کند که خلاف جریان حرکت

کنند و فرصت های انقلابی نهفته در دل این اوضاع را ببینند. راه حل انقلاب و نه هیچ چیز کمتر از آن و این که بشریت با کمونیسم نوین می تواند راه آن را از هم اکنون باز کند، باید به گوش شورشگران خیزش ژینا و خیزش های دیگری که در راه است برسد و در جای جای جامعه تریبون جدیدی برای یک خط واقعا انقلابی ایجاد کند.

حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

اسفند - 1402 مارس 2024

حجاب اجباری و قتل زنان، ابزار رژیم فاشیستی اسلام گرا برای خفه کردن همه

قتل مهساها، برای جمهوری اسلامی یک ضرورت وجودی است؛ کوبیدن سر این رژیم به سنگ و سرنگونی آن نیز ضرورت وجودی برای زنان و رهایی همه ستمدیدگان و استثمار شونده‌گان جامعه است. سرشت دینمدار فاشیستی جمهوری اسلامی با قلع و قمع زنانی که تن به روابط برده وار تحمیلی آن نمی دهند، بازتولید می شود. این واقعیت از نخستین روزی که خمینی تاریک اندیش و مرتجع، فرمان حجاب اجباری اش را صادر کرد با ما بود و همان زمان، ده ها هزار زن شورش گر در مقابل این گستاخی و تجاوز به انسانیت و آزادی زنان ایستادند و ضرورت سرنگونی رژیم دینمدار تازه به قدرت رسیده را به کل جامعه نشان دادند. صلاهی این خصومت خونبار را ۴۴ سال پیش خمینی داد اما خیلی زود روشن شد که عمر آن به درازای شب تاریک و مهیب دین و جامعه طبقاتی و مشخصاً دینی است که ۴۴ سال پیش به قدرت سیاسی رسید.

مهسا(ژینا) امینی ۲۲ ساله و اهل شهرستان سقز روز سه شنبه ۲۲ شهریور در تهران توسط نیروهای گشت ارشاد بنیادگرایان اسلامی دستگیر و دو ساعت بعد، بدن نیمه جان او در حالی که از گوش اش خون جاری بود، به بخش مراقبت های ویژه بیمارستان کسری منتقل و به گفته درمان گران، در کمای ناشی از سکنه مغز جان باخت.

خشم و نفرت زیادی در دل مردم فوران کرده است اما لازم است که تبدیل به مبارزه ای جانانه برای سرنگونی رژیم شود. جمهوری اسلامی می داند که در وجود زنان با دشمنی روبروست که به حساب هر قطره خونی خواهد رسید که به دست عمالش از پیکر زنان و مردان بر زمین ریخته می شود. مبارزه با حجاب اجباری و قانون و حاکمیت شریعت، آشتی ناپذیر است. نه فقط همراهان و مشاطه گران رژیم که هر فرد و جمعی را که سکوت کرده باید بی هیچ ملاحظه ای به چالش گرفت که سمت خود را تعیین کنند — همراهی با فاشیست ها برای هیچ کس عاقبت خوشی ندارد! خشونت ویژه قوانین ضد زن و شریعت اسلام با زنان، باید با اعتراض و واکنش آگاهانه و سازمان یافته از طرف شمار بزرگی از مردم مواجه شود. آینده بهتر برای جامعه در گرو آن است که این مبارزه آشتی ناپذیر میان زنان و جمهوری اسلامی، تبدیل به صف آراییی روشن میلیون ها نفر حول همین مساله علیه جمهوری اسلامی شود و گستاخی زن ستیزانه جمهوری اسلامی جواب جانانه ای از سوی جامعه بگیرد. حجاب اسلامی و قوانین ضد زن باید به طور توده ای زیر پا گذاشته شود و تبدیل به روند عمده در سراسر ایران شود و اگر بتوانیم چنین کنیم، بی تردید هوای تازه و رهایی بخشی در کشور وزیدن خواهد گرفت و بذر امید به آینده ای بنیاداً متفاوت

و هزاران بار بهتر و عزم جنگیدن برای آن، در دل میلیون ها ستمدیده و قربانی جمهوری اسلامی، کاشته خواهد شد. خط قرمزهای ارتجاعی جمهوری اسلامی باید به طور گسترده و میلیونی زیر پا گذاشته شود، به طوری که نگاه داشتن آن برای رژیم و عمال سرکوبگرش غیرممکن شود. ستم بر زن و جهالت و عقب ماندگی دینی، مهر ستم گرانه خود را بر زندگی تک تک مردم از زن و مرد کوبیده است. همانطور که بارها گفته ایم، هر شکل از بی اعتنائی به آن از طرف جنبش های اعتراضی کارگران، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان و ... فقط دست رژیم را در سرکوب همه جنبش های اعتراضی تقویت می کند. بی جواب گذاشتن این ضرورت، راه را برای وضعیتی بدتر باز میکند. در این حقیقت نباید ذره ای تردید کرد.

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

۲۵ شهریور ۱۴۰۱

مسئله ستم بر زن: بخش اول

در پرتو قیام زنان علیه جمهوری اسلامی و برخورد پر آهنگ گسل ستم بر زنان با باقی گسل‌های برآمده از روابط ستم و استعمار حاکم در جامعه، مسئله رهایی زنان پر رنگتر از پیش وارد صحنه مبارزه سیاسی شده است. بسیاری از زنان، از همان روزهای نخست این جنبش حجاب را به مثابه مهمترین نماد و ابزار انقیاد اجتماعی زنان در چهارچوب دولت سرمایه‌داری دینمدار، به آتش کشیدند. در این میان موضوع رهایی زن و مسیرهای پیش روی آن بحث روز ماست. هر نیروی سیاسی به وسعت افق طبقاتی‌اش کوشیده رهبری این مبارزه را به دست آورد. اما چطور می‌توانیم بدانیم که کدام مسیر می‌تواند به رهایی واقعی زنان ختم شود؟ این ستم اجتماعی چه رابطه‌ای با دیگر روابط ستمگرانه در جامعه دارد؟ پاسخ به این پرسش‌های کلیدی منوط به پرداخت به پرسش‌های اولیه‌تری است. پرسش‌های بنیادینی که چهره واقعی ساختارهای اجتماعی سنتی موجود را به ما نشان می‌دهد و انکشاف تاریخی و برهم کنش سطوح مختلف آن را تبیین می‌کند. در این متن سعی داریم به پرسش‌های چهارگانه زیر بپردازیم. تاریخ ظهور رابطه پدر/مردسالاری چیست و به ما چه می‌گوید؟ نقش دولت و قوانین و فرهنگ و ایدئولوژی در تقویت و اعمال روابط ستمگرانه علیه زنان چیست؟ انقلاب‌های کمونیستی در ضربه زدن به این روابط ستمگرانه چه دستاوردها و نقصان‌هایی داشتند؟ و در نهایت جمع‌بندی از اشکالات تئوریک و پراتیک جنبش بین‌المللی کمونیستی و الگوی سوسیالیسم نوین در این رابطه چیست؟

از ابتدای پایه‌گذاری جنبش کمونیستی بین‌المللی، مسئله فرودستی زنان در جامعه از پروبلماتیک‌های آن بوده است. مارکس و انگلس به مثابه پایه‌گذاران این جنبش مطالعه متمرکزی بر روی این موضوع کردند. در آن زمان، نمایندگان سیاسی و فکری طبقات دیگر نیز در این زمینه نظریه‌پردازی می‌کردند که یا در سوی ارتجاعی تاریخ خواستار تداوم روابط ستمگرانه و جایگاه فرودست زنان در جامعه بودند و یا به مثابه نیروی رزمنده انواع فمینیسم را تبلیغ می‌کردند. مارکس و انگلس، این واقعیت تاریخ را کشف کردند که موقعیت فرودست زنان هیچ ربطی به «طبیعت زنانه» یا «مشیت الهی» ندارد و کاملاً منشاء اجتماعی دارد. یعنی، مربوط به سازمان اجتماعی‌ای است که انسان، به وجود آورده است و نه «ازلی» است و نه حامل ضرورتی «ابدی». این رابطه ستمگرانه در طول تاریخ و به دنبال تغییر در نظام اجتماعی، دچار تغییر شده و شکل‌های متفاوتی به خود گرفته است اما هرگز ریشه‌کن نشده است. بنابراین، دو سوال بزرگ مطرح است. یکم، این ستم چگونه و در چه تاریخی به وجود آمد؟ دوم، چرا در هیچ یک از جوامع مشخصی که یکی پس از دیگر، به وجود آمده‌اند (برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری) از

بین نرفته و کماکان تداوم یافته است و بالاخره چگونه ریشه کن خواهد شد؟

ستم بر زن، محصول و پیامد سربلند کردن سازمان اجتماعی طبقاتی است. در مقطعی از سیر تحول اجتماعی، رابطه میان انسان، تبدیل به رابطه «طبقاتی» شد. مارکس و انگلس گفتند که خصلت جوامع معین در طول تاریخ، اساساً توسط سطح مشخصی از رشد نیروهای تولیدی (زمین، کارخانه، فن آوری و مهارت های انسان) و مجموعه روابط تولیدی منطبق با آن سطح از رشد نیروهای تولیدی، تعیین می شود. آن ها با به کار بست این درک ماتریالیستی از تاریخ، ظهور ستم بر زن را که هم زمان با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بود را اثبات کردند.

انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت پروسه تاریخی تحول نهاد خانواده را بررسی کرده است. کشفیات پژوهشگران زمان انگلس و مارکس، مانند باکوفن و مورگان فکت های مهمی در اختیار آنان قرار داد تا با به کار بست روش ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی، از درون آن فکت ها و بسیاری یافته های دیگر، بتوانند تحولات تاریخی جامعه بشری و مهم ترین مؤلفه های هر دوره به لحاظ «روابط تولیدی» و به طور کلی، سازمان اجتماعی کار را تشخیص دهند. آن هم در زمانه ای که به بیان انگلس هیچ تلاشی جهت مطالعه تاریخ خانواده صورت نگرفته بود و شکل مردسالارانه خانواده در شکل مدرن بورژوازی اش، بدیهی تلقی می شد.

ابتدایی ترین شکل تقسیم کار در نخستین سیستم های اجتماعی انسان تقسیم کار طبیعی در ارتباط با تولید مثل بوده که بر پایه تفکیک جنسی صورت گرفته است. این تقسیم کار طبیعی در هم تنیده با تقسیم کار جامعه است که برای پاسخ دادن به نیازهای مادی اش آن را سازمان می دهد. توسعه شیوه سازماندهی کار در جامعه است که تاریخ جوامع را می سازد. در پروسه این پیشروی ما می توانیم نهادها، روابط و ساختارهای دائماً در حال تغییر جامعه را مطالعه کنیم.

اشکال ابتدایی تر سازمان جوامع انسانی با تصاحب منابع در حالت طبیعی (گردآورنده- شکارچی)، با رشد اندک نیروهای تولیدی در حد ابزار و سلاح های ساده مشخص می شود. در چنین جوامعی، تبار مشترک از طریق مادر منتقل می شود و زنان جایگاه اجتماعی بالایی داشته و در تصمیم گیری هایی که کل اجتماع را تحت تأثیر قرار می داد، نفوذ داشتند. شکل ازدواج در این جامعه «ازدواج گروهی» است. یعنی یک مرد می توانسته روابط جنسی با تعداد زیادی زن داشته باشد و یک زن با تعداد زیادی مرد. در چنین سیستم هایی زنان و مردان قادر بودند شریکشان را با حداقل جنجال و دخالت اجتماعی انتخاب یا ترک کنند. سازمان اجتماعی اولیه عمدتاً اشتراکی است.

همزمان با شروع اهلی کردن حیوانات و گیاهان روابط میان مردان و زنان به وضوح سخت گیرانه تر و قاعده مندتر شد. امکان انباشت و ضرورت مالکیت بر آن باقی روابط تولیدی را دستخوش تحول کرد. ازدواج، بیش از پیش توسط

خویشاوندان با هدف گسترش شبکه تعهدات دو طرفه و اتحادهای سیاسی و نیز اطمینان از ثروت بیشتر ترتیب داده می‌شود. در ابتدا «ازدواج‌های یارگیر» هنوز نسبتاً آسان فسخ می‌شد اما وقتی که روابط بین دو طرف بیشتر و بیشتر با روابط مالکیت جدید در هم تنیده شد، این مساله نیز تغییر کرد.

با گسترش زیربنای تولیدی جامعه، و مالکیت بر ابزار تولیدی، قدرت تصمیم‌گیری به دست آن‌هایی افتاد که بیشترین کنترل را بر ابزار تولید داشتند و از آنجایی که زنان بر ابزار اصلی تولید (به عنوان پیامد تقسیم کار قبلی) یا کنترل اندکی داشتند و یا کنترلی نداشتند، از قلمرو تصمیم‌گیری کنار گذاشته شدند و در جایگاه اجتماعی فرودست‌تری قرار گرفتند. گسترش تولید اجتماعی، تغییر روابط میان افراد و تغییر جایگاه‌های اجتماعی‌شان همه درون پروسه‌هایی متداخل و در هم تنیده پیش رفته است. همچنین با جدا شدن زنان از فعالیت‌های اصلی تولید، مسئله وراثت دستخوش تحولات رادیکالی شد. چرا که این موضوع با تبار مادری و شبکه‌های تعهدات و همکاری اجتماعی از تبار زن، در تضاد قرار گرفت.

در نتیجه این تضاد، نیاز به جایگزین کردن سیستم‌های خویشاوندی با مرکزیت مردان به جای نوع قدیم که مرکزیت در آن با زنان بود، پایه گرفت. زنان که دیگر مالکیت و توزیع منابع انباشت شده جدید را کنترل نمی‌کردند جایگاه اجتماعی و قدرت تصمیم‌گیری بیشتری را از دست دادند. مردان برای اولین بار در تاریخ، تعیین پدر را به یک مساله تبدیل کردند و انحصار آن را در دست گرفتند. از این لحظه بود که فعالیت جنسی زنان بیشتر و بیشتر کنترل شد و انتخاب و یا ترک آزادانه مردان و نیز داشتن چند شریک جنسی توسط زنان دشوارتر گردید.

سرانجام تک همسری سختگیرانه (و به قول انگلس همواره برای زنان و نه برای مردان) برای کنترل فعالیت تولید مثل زنان و تعیین پدر کودکان تحمیل شد. ابزار تحمیل تک همسری برای زنان، گستره وسیعی از فشارهای اجتماعی برای هم‌رنگ جماعت شدن تا شکنجه‌هایی نظیر گرسنگی دادن و یا مرگ به خاطر زیر پا گذاشتن قوانین را در بر می‌گرفت. استفاده از کمر بند نجابت، شیوه‌های دفترداری پیچیده جهت ثبت تاریخ دقیق دخول جنسی، اخته کردن مردان جهت خدمت به عنوان نگهبانان قابل اعتماد حرم‌سرا، عمل شایع بریدن و برداشتن چوچوله زنان (بریدن کلیتورس دختران جوان که گاهی اوقات همراه می‌شد با رویه طولانی‌تر دوختن واژن به منظور بستن آن) با هدف کم و یا نابود کردن لذت جنسی انجام می‌شد تا از این طریق زنان را از «منحرف شدن» با مردان دیگری غیر از شوهران مقرر شده محافظت کنند. همه این‌ها وسایلی بودند برای اطمینان از این که پدر بودگی بر بچه‌های کس دیگری تلف نشود.

محدود شدن زنان به خانواده، جایگاه زنان در تقسیم کار اجتماعی را نیز به شکل تعیین‌کننده‌ای تغییر داد. زنان که پیشاپیش از کنترل فعالیت‌های اصلی تولید کنار گذاشته شده بودند اکنون به کار مشخص خانگی مکلف شدند. کاری که پیش از

این محصول تلاش کل افراد بدون اعمال تمایز جنسی بود، در خانواده‌های تازه شکل گرفته بر مبنای پدرسالاری و فرودستی زن، به وظیفه اجتماعی جنس مؤنث بدل شد. کاری که هم در خدمت انباشت بیشتر ثروت در دست خانواده‌ها و در نهایت طبقات حاکم بود و هم ذهن، اندیشه، جهان بینی و نگاه زنان را نیز در چهاردیواری خانه و خدمت به خانواده شکل می‌داد. پروسه در هم تنیده این روابط زیربنایی و روبنایی در خانواده است که در نهایت جنس مؤنث را به «زن» تبدیل کرد. زنی با جایگاه، نقش و تکالیفی مشخص. این قوانین و روابط محدودیت آفرین در جامعه به واسطه تحکیم پایه‌های قدرت مرکزی تضمین عملیاتی یافت.

بخش نهایی کتاب «منشأ خانواده» تبیین تداخل سه سطح سازمان تقسیم کار تولیدی، سازمان خانواده و سازمان دولت است. جایی که او روشن می‌کند، پروسه گذار از جوامع مادر تبار به پدرتبار در زیربنای اقتصادی‌اش، پروسه شکل‌گیری توزیع ابزار تولید و تثبیت روابط مالکیت و تحکیم نهاد خانواده و شکل گرفتن نطفه‌های قدرتی بر فراز جامعه است که دولت نامیده می‌شود. این پروسه در عین حال پروسه ورود زیست تاریخی انسان از جامعه بی‌طبقه به جامعه طبقاتی نیز هست، چراکه در آن بهره‌کشی از کار دیگری از رابطه‌ای تصادفی یا غیر معمول به رابطه‌ای غالب و تعیین کننده تبدیل می‌شود. با تثبیت این رابطه در زیربنای اقتصادی جامعه و حفظ و تضمین تداوم آن توسط قدرت سیاسی «دولت» است که نهادها و ساختارها که به آن خدمت می‌کنند شکل گرفته و تثبیت می‌شوند.

مارکس و انگلس این حقیقت تاریخی را کشف کردند که اکنون (در نظام سرمایه‌داری) ضرورت و امکان پشت سر گذاردن جامعه طبقاتی و گذر به کمونیسم به وجود آمده است و هدف از آن نه تحقق «برابری» بلکه عبور کردن از مرزهای جامعه سرمایه‌داری است که به معنای «محو هر چهار کلیت» است: محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را تولید می‌کنند، محو کلیه روابط اجتماعی ستم‌گرانه که منطبق بر این روابط تولیدی‌اند (مانند، ستم بر زن) و محو کلیه افکار کهنه که از این روابط استثمارگرانه و ستم‌گرانه برخاسته و آن‌ها را تقویت می‌کنند.

برگرفته از کتاب خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر فردریش انگلس ۱۹۸۸ و کتاب از گام‌های اولی تا جهش‌های بعدی، نوشته‌ای درباره ظهور انسان، ریشه‌های ستم بر زنان و جاده‌ای به سوی رهایی، نوشته آردی اسکای بریک، ۱۹۸۴

در بخش نخست گفتیم مارکس و انگلس، این واقعیت را کشف کردند که ستم بر زن، محصول و پیامد سربلند کردن سازمان اجتماعی طبقاتی است. با ظهور جامعه طبقاتی، قدرت تصمیم‌گیری‌های اجتماعی به دست آن‌هایی افتاد که بیشترین کنترل را بر ابزار تولید داشتند. این قدرت، در نهادی به نام دولت جمع شد.

در این بخش در پرتو دو سوال مشخص به سازوکار نهاد دولت در جامعه طبقاتی خواهیم پرداخت:

یکم، پوسته کهنه روابط تیره‌ای چطور در جهت سازمان «قدرت سیاسی» نوین یعنی دولت شکسته شد؟ دوم، «دولت» چه نقشی در فرودستی زنان در جامعه جدید ایفا کرد؟

دشواری اساسی در تبیین این پرسش‌ها نه جستجوی فکت‌های تاریخ دور بشر است و نه تفکیک سطوح مختلف زیست اجتماعی و تاریخی و نه حتی در نظر گرفتن تصادفات و تنوعات در چهار سوی جهان. هر چند تمام موارد فوق از تله‌های معرفتی است که نادیده گرفتن‌شان، موجب خطا است. دشواری اصلی که محل اختلاف نظریه‌پردازان این حوزه است و صفوف معرفتی و در نهایت سیاسی آنها را از هم تفکیک میکند و جایگاه هر کدام در شناسایی آلترناتیو واقعی برای رهایی زنان را تعیین میکند، دقیقاً در مقام «سننیز» رخ میدهد. آنگاه که نظریه‌پرداز سعی دارد به جامعه و تاریخ به مثابه پروسه‌ای سرشار از ضرورت، تصادف و پیوستگی و گسست بنگرد و «تعیین‌کننده‌ترین» روابط آن را کشف کند

خانواده پدرسالار

دیدیم که مارکس و انگلس با بهره‌گیری از مفهوم «کار» توانستند تحولات تاریخی-جهانی جوامع انسانی را تبیین کنند. این هسته معرفتی مهم، برای انگلس امکان توضیح انقلاب تاریخی-جهانی زنان را در کتاب «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» فراهم کرد. «کار شرط اساسی اولیه برای موجودیت انسان است» (انگلس، ۱۸۷۶، ص ۲۷۹). با این روش ماتریالیستی، نظریاتی که فرودستی زنان را به بیولوژی، نقش زنان در تولید مثل، مغز، احساسات و البته خواست «خدا» تقلیل می‌دهند، از دایره علم رانده شدند. درست است که جامعه به واسطه بیولوژی متفاوت جنس مونث و مذکر،

به لحاظ ضرورت‌ها و محدودیت‌های مقابله، وظایف متفاوتی در تقسیم کار جنسی بر عهده آن‌ها گذاشت. اما آنچه تعیین‌کننده خصلت سازمان اجتماعی است، روابطی است که انسان‌ها در کار برای تولید و بازتولید حیاتشان با یکدیگر برقرار می‌کنند.

پیش از آنکه این سازمان اجتماعی کار در جامعه به حدی تغییر کند که در آن انباشت اضافی و روابط مالکیت بر ابزار تولید به وجود آید و تبدیل به رابطه‌ای غالب (و نه تصادفی) در جامعه شود، هرگز جایگاه ویژه زن در تقسیم کار جنسی نمی‌توانست فرودستی او را رقم زند.

یکتا همسری که در ابتدا زنان طلایه‌دار آن بودند، با اینکه پیشرفت بزرگی در تاریخ بود، همراه با برده‌داری و ثروت خصوصی، نطفه‌آغاز عصری شد که «در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است، که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می‌آید.» (انگلس، منشا خانواده، ۱۵۴) عصری که در آن رشد نیروهای تولیدی فقط در حدی بود که تنها در سایه بهره‌کشی از کار دیگری و انقیاد زنان، امکان پاسخ به ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی را فراهم می‌کرد.

در پروسه گذار از جامعه بی طبقه به جامعه طبقاتی، شکاف عمیقی در بافت تیره‌ای ایجاد و متزلزل شد. تیره، فراتری، قبیله و کنفدراسیون قبایل یعنی سازمان‌های موجود در جامعه‌ای که به قول انگلس هنوز «دولت» نمی‌شناسند. این سازمان‌ها اتحاد داخلی خود را به واسطه مناسک، زبان و گورستان مشترک، تعهد برای مقابله با دشمن مشترک توسط نیروی رزمنده متحد از همه افراد، تعهد به نظم تولیدی به واسطه تعیین کارها و تنظیم مبادلات اولیه و... حفظ می‌کردند. بند ناف بافت اجتماعی تیره‌ای که بر مبنای همخونی، انسجام گروه را حفظ می‌کرد، هنوز به جماعت بدوی متصل بود (مارکس). این قدرت باید می‌شکست و در نهایت شکست. با رشد ثروت خصوصی و غلبه یافتن مبادله و روابط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت، اولین شکاف در ساخت تیره‌ای ایجاد شد. شکاف دوم زمانی بود که با برقراری حق پدربیت (ابوبیت)، ثروت از تیره مادری خارج و به واسطه پدر به تیره‌ای دیگر منتقل شد. این دو شکاف بزرگ نظم امور را متزلزل کرد. یکتاهمسری به نفع مرد و به قیمت انقیاد جنس مونث وارد تاریخ شد.

خانوار پدرسالار میانجی تاریخی جامعه طبقاتی است. خودپوژگی اصلی خانواده پدرسالار اما نه چند همسری، که «سازماندهی تعدادی افراد تحت قید و آزاد در یک خانواده، تحت قدرت پدرسالارانه رئیس خانواده است.» به این ترتیب خانواده پدرسالار به واحد اقتصادی جامعه بدل شد که در همه جوامع طبقاتی، تا همین عصر سرمایه‌داری، تکرار شده است. هسته‌ای مهم که هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی نقش ایفا می‌کند.

با تبدیل خانواده به واحد تولیدی جامعه و تحکیم روابط طبقاتی، پروسه تاریخی - جهانی انقیاد زنان کلید خورد. اما تا تثبیت آن هنوز راه بسیار باید طی می شد. با ظهور جامعه طبقاتی، تمامی روابط درهم تنیده استثمارگرانه جدید، هنوز جوان اما کارا بودند و جواب نیازهای ضروری جامعه وقت را می دادند. تلاش برای پاسخ دادن به این نیازها، تضادهای نوینی را نیز ایجاد می کرد. خواست ها و منافع جدیدی در شرایط تامین معیشت و تغییرات حاصله از آن، متأثر از انقلاب در ساختمان اجتماعی به وجود آمدند. این خواست ها و منافع جدید نه تنها با نظام تیره ای کهن بیگانه بودند بلکه از هر جهت در برابر آن قرار می گرفتند. منافع گروه های صنعت گر و نیازهای خاص شهر در مقابل روستا، ارگان های نوینی را لازم داشت. این ارگان ها همانطور که در پیش گفتیم خارج از ساخت تیره ای شکل گرفتند. به موازات آن تضاد منافع در هر سامان تیره ای با ترکیب غنی و فقیر، رباخوار و بدهکار در یک تیره و قبیله واحد به اوج خود رسید. تضادی که اکنون از مرزهای «همخونی» گذر میکرد و افراد همخون را در برابر هم قرار میداد. همچنین به واسطه رشد تجارت و مبادله، تغییراتی در ترکیب جمعیتی سرزمین ها به وجود آمد. ساکنین جدیدی وارد شدند که نسبت به هم بیگانه محسوب می شدند و نمی شد با تکیه بر قوانین این یا آن تیره، با آنها برخورد کرد. اکنون دیگر جامعه ای بوجود آمده بود که به نیروی شرایط اقتصادی، به آزاد مردان و بردگان، به ثروتمندان استثمارگر و فقرای استثمارشونده تقسیم شده بود. جامعه ای که نه تنها قادر به آشتی دادن این تناقض ها نبود بلکه مجبور بود آنها را بیش از پیش به سوی انفجار ببرد. شکل گیری خانواده به مثابه واحد اقتصادی و روابط مالکیت مبتنی بر بهره کشی از کار دیگری، در نهایت به تخصیص طبقات جدید در جامعه انجامید. تخصیصاتی که قوانین، اخلاق و سنن جامعه تیره ای قدرت حل و فصل آن را نداشت.

دولت و تثبیت انقیاد زن

ساخت تیره ای زیر فشار ضرورت های بقای جامعه، متلاشی شد. جای خود را به دولت داد. به وجود آمدن ارگانی به نام دولت، بیان آن بود که جامعه در یک تضاد حل ناشدنی با خود درگیر شده و لازم است قدرتی به وجود آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد و آن را انتظام دهد. قدرتی که نماینده طبقات حاکم جامعه است.

در نهایت با تثبیت دولت به مثابه مهمترین عنصر روبنایی جامعه، نظام طبقاتی جدید تثبیت شد. تمام مسئولیت های اداره عمومی جامعه که پیش از این توسط اقتدار پیشاسیاسی انجام میشد، اکنون به واسطه دولت انجام میشود. دولتی که بر پیشانی اش چهار راهنما حک شده است: حفظ نظم، مالکیت، مذهب، خانواده.

تنها با تحکیم دولت است که انقیاد زنان، تبدیل به رابطه ای سیستماتیک در جامعه طبقاتی مبتنی بر استثمار شد. با تحکیم نظم جدید و تثبیت دولت طبقاتی استثمارگر، نقش نهاد خانواده بیش از پیش از پیش نیرومند شد و تحت کنترل دولت در آمد. ممنوعیت روابط خارج از ازدواج، ممنوعیت آن نوع روابط عاطفی که منجر به تولید مثل نمی شود، ممنوعیت هر شکلی از رابطه که جایگاه قدرت پدرسالار و مردسالار جدید را تضعیف کند، به اخلاق و قانون نظم جدید تبدیل شد. دین که پیش از تثبیت نهاد «دولت» نقش خود را در تحمیل نظم به نفع روابط پدر/مردسالار انجام می داد و خدای یگانه اش، «پدر مقدس» خانواده را تقدیس کرده بود، اینک مسئولیت تاریخی جدیدی به عهده می گیرد. دین ملازم با دولت، باید-نباید ها و خطوط قرمز جدیدی را تعیین می کند. به این ترتیب، حق ویژه مردان خارج از نهاد خانواده نیز به مثابه روابط غالب اجتماعی تثبیت شد. این حق ویژه چون جایگاهی فرادست از سوی خانواده و دولت تقدیم مردان جامعه شد. به این صورت برتری مرد بر زن به مثابه امری پذیرفته شده و پیشینی در تمامی سطوح جامعه به صورت فعال نقش ایفا کرد. طبق این جامعه طبقاتی، شما مذکر یا مونث به دنیا می آید و سپس از طریق نهادها و روابط مسلط در جامعه طبقاتی تبدیل به زن یا مرد می شوید. مرد فرادست و زن فرودست.

در اینجا مهم است که تقسیم کار جنسیتی و تقسیم کار طبقاتی را نه به هم تقلیل دهیم و نه آنها را مستقل از هم در نظر بگیریم. تقسیم کار جنسیتی، یک تقسیم طبقاتی نیست. اما واسطه مهمی برای سوخت و ساز و شکل گیری تقسیم طبقاتی است. ستم مرد بر زن، یک رابطه اجتماعی ستم گرانه و جزئی از تقسیم جامعه به طبقات است. این ستم، در نهایت ریشه در زیربنای اقتصادی (روابط تولید استثمارگرانه) جامعه دارد، ولی قابل تقلیل به آن نیست.

پدرسالاری، هم نقش اقتصادی بازی می کند و هم نقش اجتماعی-ایدئولوژیک. پدرسالاری در سراسر جامعه طبقاتی سنگ بنای حفظ ثبات اجتماعی طبقات استثمارگر است. امروز و در عصر سرمایه داری امپریالیستی، انباشت سرمایه در مقیاس بین المللی به طرز اساسی وابسته به عملکرد خانواده و تولید خانگی است. این مساله به طور روز افزون نقش مهمی در عملکرد سرمایه داری و سودآوری آن ایفا کرده است.

دولت با تمام سازوبرگ ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، آموزشی، دینی، ... همبسته با کوچکترین واحد اقتصادی جامعه یعنی خانواده پدر/مردسالار، حافظ نظم ستم و استثمار طبقاتی است. در نتیجه شما نمی توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و دولت را به مثابه مهمترین عنصر در روبنای سیاسی جامعه و ماهیت آن را هدف مبارزه خود قرار ندهید. شما نمی توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و خانواده پدر/مردسالار را که جایگاه فرودست زنان را، هم در زیربنا و هم در روبنا، تولید و بازتولید می کند، هدف قرار ندهید. شما نمی توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید ولی کل دستگاه ایدئولوژیک، اخلاقی و قانونی را که تقویت و توجیه کننده فرودستی زنان است، هدف قرار ندهید. شما نمی توانید برای رهایی

زنان مبارزه کنید و روابط ستمگرانه موجود در جامعه در تمامی سطوح آن را مورد هدف قرار ندهید. شما نمی‌توانید برای رهایی زنان مبارزه کنید و روابط بهره‌کشانه انسان از انسان در پروسه کار و مالکیت خصوصی را که هسته تاریخی-جهانی شکل دهنده این انقیاد است، هدف مبارزه خود قرار ندهید. این موضوع ما را به نحوه مبارزه همه جانبه برای رهایی زنان می‌رساند. تاریخ، دو تجربه انقلابی بزرگ را در راه رهایی بشر از همه شکل‌های ستم و استثمار تولید کرده است. تاریخی که در بخش بعد به فراز و فرودهای آن خواهیم پرداخت.

منابع مورد استفاده:

- ۱: منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر فردریش انگلس ۱۹۸۸
- ۲: کتاب از گام‌های اولی تا جهش‌های بعدی، نوشته‌ای درباره ظهور انسان، ریشه‌های ستم بر زنان و جاده‌ای به سوی رهایی، نوشته آردی اسکای بریک، ۱۹۸۴
- ۳: ریموند لوتا، درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم سازی آن، حزب کمونیست ایران (م ل م)، ۱۳۹۷
- ۴: ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، ۱۳۸۰

تجربه شوروی سوسیالیستی: جهش های درخشان در رهایی زنان و عقب گردهای اسفناک

«تضادهای میان تغییرات بزرگ اجتماعی (که به‌ویژه موقعیت زنان را تغییر داده است) و شکل‌های سنتی ستم بر زن، ابعاد حادی به خود گرفته است. و مسئله ستم بر زنان و مبارزه برای رهایی زنان به طور عینی برجسته تر از هر زمان خودنمایی می‌کند. و باید آن را در مقیاس‌های بسیار بزرگ تر، به‌عنوان فصل مهمی از انقلاب پرولتری در دست گرفت. به مثابه جنگی که به نوبه خود بسیار مهم است اما همچنین اساساً به مثابه فصلی تعیین‌کننده از انقلابی که هدف نهایی اش ایجاد جهان کمونیستی عاری از هرگونه ستم و استثمار است...»

باب آوکیان، کمونیسم نوین، فصل اهمیت استراتژیک مبارزه برای رهایی زنان، ۲۰۱۵

در دو بخش گذشته توضیح دادیم چطور ظهور انقیاد زن در تاریخ به ظهور روابط مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مهم ترین محصول تاریخی- اجتماعی آن یعنی تقسیم جامعه به طبقات متخاصم- طبقات استثمارگر و استثمارشونده - گره خورده است. دولت محصول اجتناب ناپذیر این تنازع طبقاتی است. کوتاه گفتیم چطور سازوکار، تداوم، تولید و بازتولید این دولت و روش کنترل و سرکوب جامعه توسط آن، با نظام خانواده و روابط فرودستی زنان در تمامی سطوح اجتماعی در هم تنیده شده است. به این ترتیب، نظم طبقاتی در عین حال و هم زمان، نظم پدر/مردسالار است. در نتیجه، نمی‌توان رهایی زنان از نظم پدر/مردسالار را بدون مبارزه همه جانبه با روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی و با دولت طبقاتی منطبق بر آن و با ایدئولوژی و اخلاقی که برخاسته از این زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و در خدمت آن است، پیش برد و محقق کرد.

در این شماره و در شماره آینده، به تجربه دو انقلاب سوسیالیستی در باز کردن راه رهایی بشریت از تاریک خانه نظام طبقاتی و مشخصاً رهایی زنان، خواهیم پرداخت. دو برگ از تاریخ که هرچند گام های اولیه و با اشکالات بسیار بودند، اما بی نظیر و درخشان اند. تاریخی که در آن واقعاً و در عمل میلیون ها انسان تحت رهبری حزب کمونیست در مسیر تغییر دادن روابط مالکیت سنتی و افکار سنتی، حرکت کردند. شکستن زنجیرهای فرودستی زنان و شرکت زنان در این انقلاب‌ها، یکی از حلقه‌های مهم و استراتژیک این پیش روی بودند. از این رو بازخوانی گام‌های طی شده و تضادهایی که این انقلاب ها با آن روبرو بودند، برای زنان و تمام بشریت، بسیار حیاتی است.

نقلاب اکتبر و رهایی زنان

کمون پاریس اولین حکومت کوتاه مدت دیکتاتوری/دموکراسی پرولتاریا بود. در دومین گام، انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در حالی رهبری جامعه را در دست گرفت که نظام پوسیده تزاری و بورژوازی نوپای روسیه، هر دو ناتوان از پاسخ گویی به بحران‌های جامعه بودند. برای نخستین بار در طول تاریخ، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن از سلطهٔ مرد و نظام پدر/مردسالار، آگاهانه در دستور کار قرار داشت. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، دولت نوپای سوسیالیستی درگیر جنگ داخلی با نیروهای نظامی دولت سرنگون شده و حملهٔ ارتش‌های بریتانیا و آمریکا و فرانسه در حمایت از مرتجعین شد. اما از وظایف اساسی خود در ایجاد جامعه ای بنیادا متفاوت، سر باز نزد و آن را به آینده موکول نکرد. چرا که پیشروی انقلاب در گروهی واژگون کردن روابط اقتصادی و اجتماعی ستم‌گرانه و رها شدن ستم‌دیدگان جامعه از آن روابط بود. زنان کارگر و کشاورز و روشنفکر و خانه دار در انقلاب اکتبر نقش‌های مهمی در عرصه‌های مختلف سیاسی و نظامی داشتند و در حوزه‌های مختلف مانند اقتصاد، فرهنگ، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان فعال بودند. بسیج موج وار زنان برای شرکت در انقلاب سوسیالیستی، به ویژه برای زنانی که پیش از انقلاب محدود به ایفای نقش‌های خانگی و مادری بودند و حقوق کمتری نسبت به مردان داشتند، فرصت کنشگری کلان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای تغییر جامعه کهنه به جامعه ای نوین، فراهم کرد. انقلاب به سرعت دست به اقدامات مهم زد. نظام کلیسایی ازدواج را که مبنای آن اقتدار مرد بر زن و کودکان بود ملغا کرد. قانون، ازدواج را یک پیوند داوطلبانه اعلام کرد. طلاق به امری آسان تبدیل شد. تبعیض میان فرزندان «مشروع» و «نامشروع» از میان برداشته شد. دستمزد زنان هم پایهٔ مردان شد. مرخصی زایمان با حقوق کامل برای زنان مقرر شد. «زنا» و همجنس‌گرایی از زمره قوانین جزایی خارج شدند. قوانین جدید سیاسی، مدنی، اقتصادی و خانوادگی قرن‌ها نابرابری را هدف گرفت. اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان به اجرا در آمد. خدمات رایگان در زایشگاه‌ها برقرار شد. زنان صاحب حق رأی شدند. در نوامبر ۱۹۲۰ دولت سوسیالیستی، فرمانی مبنی بر آزادی سقط جنین صادر کرد. بدین ترتیب اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی، نخستین کشوری در جهان شد که سقط جنین را قانونی کرد. به منظور حفظ سلامت زنان در فرمان فوق تصریح شده بود: «این جراحی‌ها آزادانه و بدون هیچ هزینه ای در بیمارستان‌های شوروی با حداقل خطر، انجام می‌گیرند.» این در حالی بود که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری حتی در آنجا که حق طلاق وجود داشت، هزار و یک محدودیت مذهبی در مورد سقط جنین اعمال می‌شد. در بسیاری از این کشورها زنان حتی هنوز حق رأی نداشتند و یا تازه این حق پایه ای را به دست آورده بودند. و در آمریکا زنانی را که برای حق رای مبارزه می‌کردند، دستگیر و شکنجه می‌شدند.

بنابراین، انقلاب روسیه نقطه عطفی در رهایی زنان در تمام دنیا بود. زیرا، برای اولین بار در تاریخ، جامعه ای ایجاد شد که برابری کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و جنسی زنان در دستور کار قرار گرفت.

همه این اقدامات شور عظیمی در زنان آفرید و خلاقیت هایشان را شکوفا کرد تا مشتاقانه انقلاب سوسیالیستی را پیش ببرند. لنین، رهبر حزب کمونیست و انقلاب سوسیالیستی، در جولای ۱۹۱۹ نوشت: «به موقعیت زنان بنگرید. در این زمینه، نه یک حزب دموکراتیک در جهان و نه حتی پیشرفته ترین جمهوری بورژوازی در طی دهه ها، به اندازه یک صدم از آنچه که ما در همین اولین سال قدرت خود انجام داده ایم، انجام نداده است. ما به واقع قوانین ننگینی را که زنان را در موقعیتی نابرابر قرار می داد، از بین بردیم. قوانینی که طلاق را محدود و با تشریفاتی نفرت انگیز محصور می کرد، از به رسمیت شناختن کودکانی که بیرون از روابط زناشویی رسمی متولد شده بودند، سر باز می زد و جستجوی پدران آن ها را اجباری می کرد... و قوانین بی شماری که بقایای آن برای شرمساری بورژوازی و نظام سرمایه داری در تمامی کشورهای مدرن یافت می شوند.»^۱

لنین به قوانین مخالف سقط جنین یا مخالف توزیع بروشورهای پزشکی درباره روش های کنترل بارداری، به مثابه ریاکاری طبقات حاکم حمله می کرد: «این قوانین امراض سرمایه داری را علاج نمی کند، بلکه فقط به کار زیان بارتر و دشوارتر ساختن آن ها برای توده های تحت ستم می آید.»^۲

این را مقایسه کنید با وضعیت زنان در آمریکای امروز، آمریکایی که به پشتوانه قدرت امپریالیستی غول آسایش بهره زحمت میلیاردها انسان را همه روزه می بلعد و برای تداوم و حفظ این روابط مصرانه پیگیر کنترل بدن زنان است. حق سقط جنین در آن غیرقانونی اعلام می شود و نهاد ضد زن خانواده تقدیس و فاشیسم بنیادگرای مسیحی حافظ روابط پدر/مردسالار در قلب دولت قرار می گیرد.

انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ اولین تجربه تاریخی دولت دیکتاتوری دموکراسی پرولتاریا در شکستن زنجیرهای اسارت زنان بود و این اولین گام آموزه های طلایی بسیار دارد. در روزنامه ها و مدارس شوروی بحث داغی درباره نقش های جنسیتی، ازدواج و خانواده در جریان بود.^۳

هسته اجتماعی جامعه یعنی "خانواده" به مثابه واحد اقتصادی باید دگرگون می شد. دولت کوشید "وظایف سنتی زنان" را از طریق نهادهای عمومی خود مانند زایشگاه ها، مهدکودک ها، کودکانستان ها، مدارس، سالن های غذاخوری عمومی، رختشوی خانه های عمومی، مراکز انجام تعمیرات لباس و جز آن، به عهده بگیرد. لنین توضیح می داد:

«با وجود تمامی این قوانین که زنان را از انقیاد رها می کنند، او به برده خانگی بودن ادامه می دهد، زیرا خُرده کاری های خانه او را از پا درمی آورد، منکوب

می‌کند، ملول و خوار می‌سازد، او را به آشپزخانه و اتاق بچه زنجیر می‌کند و او نیروی کار خود را بی‌رحمانه در جان‌کدنی غیرمولد، جزئی، اعصاب خردگن، ملال آور و خردکننده، به هدر می‌دهد. رهایی واقعی زنان، کمونیسم راستین، تنها آنجا و زمانی آغاز می‌گردد که نبردی همه‌جانبه به رهبری پرولتاریایی که قدرت دولتی را در دست دارد، بر علیه این کارهای جزئی خانه‌داری آغاز شده باشد، یا به بیانی دقیق‌تر زمانی که استحاله کلی به اقتصاد فراگیر سوسیالیستی آغاز شده باشد.» ۴

پس از پیروزی انقلاب اکتبر، در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰، در جمهوری‌های آسیای میانه که پس از انقلاب اکتبر تبدیل به جمهوری‌های خودمختار در چارچوب اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی شده بودند، مبارزات مهمی علیه سنت‌های پدرسالارانه به راه افتاد. بخش بزرگی از این سنت‌ها مرتبط بودند با قوانین ستمگرانه شریعت اسلامی. زنان این قوانین را به چالش گرفتند و دولت سوسیالیستی از زنان مردان روشن بینی که درگیر این مبارزه شده بودند، پشتیبانی کرد و در واقع خود دولت مشوق این مبارزات شد. یک کانون عمده مبارزات، علیه ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده و سنت مهریه بود. کمونیست‌ها از شهرها به این مناطق می‌رفتند تا به کارزار مبارزاتی کمک کنند. در مواردی درگیری‌ها بسیار حاد میشد و سازمان دهندگان مبارزه، مورد حمله نیروهای عقب مانده قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۲۷ با پیشگامی زنان محلی شورش مهمی علیه حجاب و برقع که ابزار کنترل پدرسالارانه بر چهره و بدن و هویت انسانی زنان هستند، به راه افتاد که گاه شکل حجاب سوزان را به خود می‌گرفت. در روزنامه‌ها و مدارس شوروی بحث‌های داغی درباره نقش‌های جنسیتی، ازدواج و خانواده در جریان بود. هنگامی که شرایط امروز جهان را با آن چه در شوروی سوسیالیستی جریان داشت مقایسه می‌کنیم، رخدادهای آن جامعه در یک صد سال پیش، به نظر داستان‌های علمی-تخیلی می‌آید. ۵

دولت سوسیالیستی، می‌کوشید تا شرایط عینی فردستی زنان را با تغییر روابط پدر/مردسالاری فنودالی و بورژوایی و تغییر افکار مردم، از میان ببرد و با وضع قوانین مترقی این روند را تقویت کند. ده‌ها میلیون زن شهری و روستایی درگیر این انقلاب اجتماعی بی‌نظیر شدند و ضربات محکمی بر زنجیرهای ستم بر زن زدند.

با این همه تجربه ثابت کرد که جامعه سوسیالیستی هنوز با خطر عقب‌گرد مواجه است و مسیر رهایی بشریت از نظام طبقاتی و رهایی زنان از ستم پدر/مردسالاری بسیار پیچیده و طولانی است. بر بستر مواجهه جامعه سوسیالیستی با چالش‌های بزرگ داخلی و جهانی، عقب‌گردهای بزرگ در زمان استالین و به ویژه در دوره جنگ جهانی دوم و متعاقب آن شروع شدند. خود دولت تحت عنوان دفاع از سوسیالیسم، سیاست‌هایی اتخاذ کرد که عملاً راه را بر احیای بسیاری از روابط و افکار ضد زن باز کرد. این عقب‌نشینی‌ها تحت عنوان دفاع از سوسیالیسم شد اما در واقع خصلت سوسیالیستی دولت را نابود می‌کرد. در اواخر دهه ۱۹۳۰ نقش خانواده و فرزند آوری مورد تاکید دولت واقع می‌شد و نقاشی‌ها و پوسترهای

زیادی با همین مضامین تولید می‌شد. در دوره جنگ جهانی دوم استالین مسائل را اینگونه تفسیر می‌کرد که دولت سوسیالیستی باید با کلیسای ارتوکس روسی سازش کند تا در جبهه جنگ با آلمان، متحدین قویتری داشته باشد. دولت از یکسری حقوق زنان و همجنسگرایان عقب نشینی کرد و حق سقط جنین باز پس گرفته شد. خانواده سنتی مورد تحسین قرار گرفت و روابط سنتی دوباره تقویت شدند. ۶ همه این‌ها بخشی از خطاهای جدی بودند که مانند سرطان در جامعه سوسیالیستی رشد می‌کرد.

آواکیان در بخش سوم از کتاب «تضادهای حل نشده» ۷ در مورد کارنامه شوروی سوسیالیستی در مورد معضل ستم بر زن، می‌گوید جنبه عمده این کارنامه مثبت و خدمات بزرگ به رهایی زنان است. اما، در جنبش کمونیستی بین‌المللی از همان ابتدا گرایش‌های اکونومیستی و ناسیونالیستی و پدرسالاری، ارزش‌ها و نقطه نظرات سنتی در مورد زنان وجود داشت و این گرایش‌ها در زمان استالین که شوروی هنوز سوسیالیستی بود جهش کردند. اشتباهات دوره استالین بسیار بزرگ بودند. اما، اولاً این اشتباهات در کنار دستاوردها قرار داشت. دوماً، این اشتباهات جدی با اشتباهات جدی دیگر مرتبط بودند. برای نمونه انحرافات پدرسالاری با انحرافات ناسیونالیستی در ارتباط تنگاتنگ بود. در ارتباط با ناسیونالیسم روس، برابرتر بودن روس‌ها در میان دیگر ملل یکی از این تصورات بود! این یک انحراف جدی از انترناسیونالیسم پرولتری بود. در کل، ترکیبی از ناسیونالیسم و اکونومیسم و پدرسالاری موجود بود. آواکیان در همانجا می‌گوید:

«... در اتحاد شوروی و به طور کلی در جنبش کمونیستی بین‌المللی که تحت تأثیر و نفوذ زیاد اتحاد شوروی بود، امر مبارزه برای برابری زنان و چالش‌گری علیه نقش‌های جنسیتی سنتی زنان به طور روز افزون در تضاد قرار گرفت با رشد نگرش‌ها و قراردادهای پدرسالارانه سنتی و گرایش‌های اکونومیستی و ناسیونالیستی و توسط این گرایش‌ها کنار زده شد.» (همانجا)

این امر ناشی از کمبودی جدی در درک اهمیت مسائل جنسیتی در دگرگون کردن کل جامعه بود. با همه جهش‌ها و گسست‌های رهایی بخش انقلابیون در مورد مسئله زنان، اهمیت مبارزه علیه نقش سنتی زن در جامعه و رابطه آن با رهایی کل جامعه هنوز به حد کافی و دقیق، مفهوم سازی نشده بود. همچنین در رابطه با مشکلات عینی و تنش‌های منتج از خطر جنگ پاسخ‌های غلط داده می‌شد. درک از چیستی سوسیالیسم محدود بود و روش‌هایی که با قصد دفاع از سوسیالیسم در پیش گرفته شد در واقع آن را تضعیف کرد. شوروی دوران جنگ جهانی دوم جامعه ای بود که کاملاً آماده احیای سرمایه‌داری بود. برای این که در راه سوسیالیسم بماند نیاز به یک انقلاب از نوع انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین (۱۹۶۶-۱۹۷۶) داشت. شوروی، فقط در زمینه مسئله رهایی زنان در حال عقب‌گرد نبود. در مورد مسئله ملی نیز در عقب‌گرد بود. در زمینه، وارد کردن روابط کالایی به نیروی کار مانند وارد کردن پاداش در صنایع برای دامن زدن به رقابت میان بخش‌های مختلف، اعدام‌ها و تسویه‌های دهه ۱۹۳۰ همه و همه بخشی از مجموعه تفکرات، روش‌ها و رویکردهای

بورژوازی بود که مانند سرطان پیکر اولین دولت سوسیالیستی تاریخ را گرفته بود. هیچ کدام از این‌ها قابل قبول نیستند و باید بفهمیم که قوه محرکه این رویکردها و جهت‌گیری‌های غلط، گم کردن هدف کمونیسم بود؛ درک نکردن این جهت‌گیری بود که جامعه سوسیالیستی برای اینکه سوسیالیستی بماند باید در میانه همه مشکلات و محاصره‌ها و حملات، به‌طور مستمر وظیفه «چهار کلیت» را پیش ببرد و به عنوان پایگاهی برای پیشبرد انقلاب در جهان عمل کند. ۹ مسئله اساسی کشف و تعمیق درک علمی از خصلت و هدف جامعه سوسیالیستی است. خدمتی که به واسطه مائوتسه دون و انقلاب چین انجام شد و از عقب‌گردهای اسفناک پیشگیری شد و پیشروی‌های بیشتری در عمل رخ داد. در بخش دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت

۱. متن مذکور از نامه‌ای است که لنین در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۱۹ به «زنان روسیه» نوشته بود. این نامه در کلیات آثار لنین، جلد ۲۹، صفحات ۲۱۶-۲۲۰، منتشر شده است.

۲. نامه‌های لنین، جلد ۳۶، صفحه ۵۹۲.

۳. تاریخ واقعی کمونیسم، ریموند لوتا، مترجم منیر امیری، بخش زنان، ۲۰۱۴. انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م. ص ۴۷.

۴. حقوق زنان و مسائل اجتماعی، نامه‌های لنین، ۱۹۱۹، صفحه ۲۳ و ۲۴

۵. تاریخ واقعی کمونیسم، ریموند لوتا، مترجم منیر امیری، بخش زنان، ۲۰۱۴. انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م. ص ۴۶.

۶. تاریخ واقعی کمونیسم، ریموند لوتا، ص ۶۷

۷. سنتز نوین و مسأله زنان، رهایی زنان و انقلاب کمونیستی، جهش‌های بیشتر و گسست‌های رادیکال نوشته: باب آواکیان ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائونیست) ۱۳۹۳. ص ۳۹.

۸. درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم سازی آن، مباحثی از ریموند لوتا، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). تاریخ انتشار اسفند ۱۳۹۷

۹. محو چهار کلیت: محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را به وجود می‌آورند، محو کلیه روابط اجتماعی منطبق بر آن روابط تولید، محو کلیه افکار منطبق بر روابط تولیدی و اجتماعی ستم و استثمار..

انقلاب چین

چه خوشمان بیاید چه نیاید، زنان به مثابه یک گروه‌بندی مشخص، با پرولتاریا وابستگی متقابل دارند. این وابستگی مانند پشتیبانی مهره‌های شطرنج از یکدیگر نیست؛ شبیه ائتلاف دو ملت هم نیست؛ بلکه نظیر وابستگی متقابل حلقه‌های یک زنجیر است. اگر انتقاد از نقش و عملکرد زن در جامعه، نقطه شروع ماست؛ و اگر هدف ما حقیقتاً افشای نیمی از آسمان حلقه پیوند واقعی بین ستم مشخص بر زنان با کل بنای اجتماعی استنمار است، آنگاه باید افق دید خود را تا حد یک انتقاد همه‌جانبه از جامعه گسترش دهیم (کلودی بوروایل، نیمی از آسمان، درباره رهایی زنان در چین، ۱۹۷۳).

پس از نزدیک به ربع قرن جنگ علیه دولت و اشرار محلی، جنگ‌سالاران و قدرت‌های امپریالیستی ژاپن و آمریکا، انقلاب سوسیالیستی در چین که هم‌زمان انقلابی برای رهایی زنان هم بود، در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید. می‌گوییم انقلابی برای رهایی زنان چون یکی از اهداف مهم انقلاب چین از بین بردن نظام پدرسالاری بود. انقلاب چین با پشتوانه نیروی عظیم زنان همراه بود که از استراتژیک‌ترین متحدین حزب کمونیست برای در هم شکستن نظم کهنه و بنای جامعه نوین بدون استنمار و ستم بودند. چین برای پیشروی در جهت رهایی زنان در موقعیت خوبی قرار داشت. انقلابیون کمونیست توانسته بودند در پروسه تدارک و عملی کردن انقلاب، جامعه کهنه را عمیقاً متحول کنند، بسیاری از ایده‌های منسوخ و ارتجاعی درباره فرودستی زنان را نابود و متزلزل کنند. میلیون‌ها زن نقشی فعال در جنگ علیه ژاپن بازی کرده بودند. آن‌ها به اعمال مستقیم قدرت تحت رهبری حزب کمونیست پرداخته و در مناطق آزاد شده نقش رهبری کننده‌ای به عهده گرفته بودند. در بسیاری نواحی، آن‌ها غالباً مسئولیت تولید کشاورزی را نیز بدوش داشتند (نیمی از آسمان، ص ۱۸). در اولین گام‌ها مائوتسه دون در مقاله‌ای تحت عنوان «گزارش درباره جنبش دهقانی هونان» (۱۹۲۷) اهداف فوری مبارزه در روستاهای چین (که عرصه پیشبرد جنگ درازمدت خلق علیه دولت کهنه و امپریالیست‌های حامی آن بود و جمعیت عمده چین در آن جا می‌زیست) را مبارزه با ۴ قدرت توصیف می‌کند: مبارزه علیه اقتدار سیاسی، مبارزه علیه اقتدار طایفه، مبارزه علیه اقتدار دینی، و مبارزه زنان علیه اقتدار شوهر. تشخیص اهمیت مبارزه زنان علیه قدرت شوهران بخش مهمی از گشایش‌های تجربه چین بود. انقلاب چین تصمیم داشت در جامعه‌ای عمیقاً فئودالی درها را به روی سوسیالیسم باز کند. این انقلاب باید با افکار مذهبی و سنتی در میان توده‌های مردم هم می‌جنگید و آن افکار را با افکار نوین جایگزین می‌کرد. زیرا این افکار در میان دهقانان و کارگران تبدیل به روابط اجتماعی ستمگرانه در میان مردم و مهم‌تر از همه تبدیل به ستم بر زن می‌شد. اخلاق و دین کنفوسیوسی این چهار اقتدار را توجیه و مشروع می‌کرد. بنابراین، آزادی زنان بدون مبارزه قاطع و مستمر علیه دین و اخلاق کنفوسیوسی ممکن نبود. دو سیاست کمونیست‌ها در مبارزه برای رهایی زنان از بند روابط پوسیده ارتجاعی فئودالی

در دو قانون خود را متجلی کرد. قانون تقسیم ارضی و قانون ازدواج. به این ترتیب در جریان انقلاب ارضی چین صرفاً به ریشه‌کن کردن مالکیت فئودالی اکتفا نشد، بلکه هم زمان دیگر ستون نظام فئودالی که نظم پدرسالاری بود زیر حمله قرار گرفت. تقسیم اراضی بر مبنای اصل «زمین از آن کسی است که رویش کار می‌کند» پیش رفت که بهترین سیاست برای ریشه‌کن کردن روابط تولیدی فئودالی بود. طبق این سیاست حق مالکیت زمین به افرادی که روی آن کار می‌کنند داده شد. اما طبق این برنامه، حکومت‌هایی که در مناطق آزاد شده تحت رهبری حزب کمونیست و ارتش سرخ برقرار شده بود، مالکیت را بین زن و مرد درون یک خانواده به صورت مساوی تقسیم کردند و همچنین قوانینی تصویب کردند که پدران و شوهران نتوانند به راحتی حق مالکیت زنان را در شرایط مختلف از آن‌ها سلب کنند. بخش دیگر بسته ضد فئودالی کمونیست‌ها تصویب قانون ازدواج بود. قانون ازدواج ۱۹۵۰ گواه تغییراتی است که در روابط زن و مرد به واسطه مرحله اول انقلاب کمونیستی در چین که «انقلاب دمکراتیک نوین» خوانده می‌شد، انجام گرفت. چند همسری و صیغه ممنوع شد. ازدواج دختران و پسران زیر هجده سال ممنوع شد. رضایت طرفین به یگانه اساس ازدواج تبدیل شد. محدودیت در (دلایل طلاق برداشته شد و طلاق، بی هیچ پرداختی جاری می‌شد. (نیمی از آسمان، ص ۱۴۷ ولی همان طور که مائو تأکید کرد انقلاب چیزی بیشتر از قوانین جدید است. مردم از طریق بسیج توده‌ای در حال دگرگون کردن جامعه بودند و این مسئله عمیقاً با تغییر روابط اجتماعی سرکوبگرانه و تغییر ایده‌های عقب‌مانده‌ای که منطبق بر روابط اجتماعی سرکوبگرانه بودند و تغییر ارزش‌ها و شیوه تفکر مرتبط بود. این بسیج آگاهانه توده‌ای در تمامی سطوح مبارزه برای کمونیسم در جریان بود. از دسته‌های سرخ زنان تا جنبش‌های هنری که سنت‌ها و رسوم پوسیده جامعه کهنه را هدف نقد خود قرار داده بودند. هم چنین، در عرصه کار و زندگی یعنی تولید و بازتولید اجتماعی نیز این عزم غیرقابل‌انکار بود. آن چه انقلاب در چین انجام داد، کمتر از معجزه نبود. در همان اولین سال تصویب قانون ازدواج یک میلیون طلاق انجام شد. زنان از جمله نوسان خردسال از قید ازدواج قراردادی رها شدند. شکل ستمگرانه ازدواجی که اکنون در جای جای جهان و در ایران تبلیغ و از سوی دولت ترویج می‌شود. در چین خسته از ستمگری و استعمار فئودالی و پدرسالاری، مردم کسانی را که زنانشان را مورد خشونت و ستم قرار می‌دادند به گردهمایی‌هایی عمومی کشاندند که به آن جلسه «حکایت رنج‌ها» گفته می‌شد و زنان فرصت آن را داشتند که در برابر خشونت‌کننده، خشم خود را در جمع اعلام کنند و رنج‌ها را از پستوی خانه و خانواده بیرون کشند. کشتن کودکان دختر که عمدتاً از اولین واکنش‌ها به قحطی و فقر بود متوقف شد. کارزار آموزش سراسری زنان به‌ویژه زنان روستایی که به شکل تاریخی از آموزش محروم بودند به راه افتاد. قانون اساسی، تمامی اشکال تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. پیروزی اولین انقلاب در همان مراحل ابتدایی‌اش، یک پیشروی بزرگ برای رهایی زن بود. با این همه نمی‌شد در آن متوقف ماند. در تمامی این مراحل یک متحد استراتژیک برای حزب کمونیست، زنانی بودند که هرچه بیشتر از دام اسارت افکار کهنه رها می‌شدند و نه فقط برای رهایی فردی بلکه برای رهایی جامعه مسئولیت مبارزه انقلابی را بر دوش می‌کشیدند. این زنان به خوبی آگاه بودند که رهایی زنان فقط می‌توانست در پروسه مبارزه همه‌جانبه در جهت

نفی استثمار و ستم تحقق یابد. انقلاب نیز نمی‌توانست به انجام برسد مگر این که مردم از خرافات و احترام به طایفه و پرستش نیاکان و ساختار قدرت زناشویی خلاص شود

جهش بزرگ به پیش

هرچند، فئودالیسم با برنامه تقسیم اراضی ریشه‌کن شده بود اما همان طور که مائوتسه دون تأکید می‌کرد، این برنامه در جوهر خود بورژوازی بود و باید به سمت سوسیالیستی کردن روابط تولید در کشاورزی پیش می‌رفت. در غیر این صورت، نه تنها روابط ستم و استثمار سرمایه‌داری رشد می‌کرد، بلکه همراه با آن روابط مرد/پدرسالاری نیز تقویت می‌شد و دستاوردهای گذشته به فنا می‌رفت. از همین رو یکی از اهداف مهم برنامه اقتصادی بزرگ در چین به نام «جهش بزرگ به پیش»، گذار به مرحله «اشتراکی کردن زمین» بود. در واقع، انقلاب ارضی پایه عینی این گسست را فراهم کرده بود. در قلب «جهش بزرگ به پیش» که در مناطق روستایی انجام شد، شکل‌گیری کمون‌ها قرار داشتند. کمون‌ها دهقانان را به شیوه‌ای متحد کردند که فعالیت اقتصادی، فعالیت سیاسی و اجتماعی، میلیتاریسم و فعالیت اداری را به صورت ترکیبی جلو برند. کمون‌ها واحدهای اعمال قدرت بودند که مردم (خاصه کسانی که سابقاً تحت ستم و استثمار قرار داشتند) از طریقشان و تحت رهبری حزب کمونیست، قدرت سیاسی اعمال می‌کردند. کمون‌ها بنیان تولیدی جامعه را مشخصاً در مناطق روستایی تغییر دادند و در جریان این کار و به‌مثابه بخشی از این کار، روابط میان مردم را هم عوض کردند. علاقه زنان به این کمون‌ها مضاعف بود. اولاً آن‌ها به‌عنوان دهقان می‌دانستند که این تنها راه جلوگیری از تبدیل دوباره روستا به جهنم تهیدستان استثمار شده است. ثانیاً آن‌ها می‌دانستند تا زمانی که تولید بر محور واحد خانوار بچرخد، زنان در خانه حبس خواهند بود. چه کس دیگری بود که از بچه‌ها نگهداری کند، خانه‌داری کند و غذا ببزد؟ اما زمانی که تیم‌ها تشکیل شد همه کس، مرد و زن به‌طور یکسان بر زمین کار می‌کردند و مشکلات فرزند و خانه می‌بایست بر مبنای کلکتیو حل می‌شد

تمرکز و توجه کلکتیویزاسیون و نه مکانیزاسیون

یک جنبه مهم «جهش بزرگ به پیش» نحوه مقابله آن با ستم بر زنان بود. زنان، دیگر محدود و محصور در تنگنای خفقان‌آور تولید متکی به خانوار نبودند. «جهش بزرگ به پیش» آشپزخانه‌ها و نهارخوری‌های عمومی، شیرخوارگاه‌های عمومی و تعمیرگاه‌هایی را به وجود آورد که به شکل تعاونی اداره می‌شدند. زنان به تندباد نبرد برای ایجاد جامعه نوین پیوستند. رسم و رسوم و ارزش‌های کهنه زیر سؤال رفت. به این ترتیب همان طور که اصلاحات ارضی ضربه‌ای مرگبار بر ساختارهای خانواده فئودالی وارد آورد، کلکتیویزاسیون نیز یک عامل قدرتمند در فروپاشی ساختارهای بورژوازی خانواده بود. (۱) با وجود همه این‌ها، خانواده به‌عنوان یک سازه اقتصادی، با خاک یکسان نشد بلکه فقط به لرزه درآمد. خانواده

برای دوره‌ای به‌عنوان ظرف اصلی انجام کارهای سابقش نظیر نگهداری فرزند، خانه‌داری و نگهداری از بازنشستگان باقی ماند. برای این که ازدواج بتواند از قیود مادی سنتی خویش رها شود، باید گام‌های بیشتری برداشته می‌شد. فراخوان این خیزش به‌مثابه نبرد ایدئولوژیک - سیاسی میان دو خط در دوره انقلاب فرهنگی از سوی حزب کمونیست چین داده شد

انقلاب فرهنگی ۱۹۷۶-۱۹۶۶

انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، یک نقطه اوج در ادامه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی برای پیشبرد هر چه بیشتر انقلاب کمونیستی بود. در جریان این انقلاب که یک «انقلاب در انقلاب» بود، میلیون‌ها نفر جهان‌بینی‌شان را انقلابی کردند. از جمله ارزش‌های بنیادی و رویکردشان نسبت به واقعیت. کل فرهنگ یا روح جامعه را دگرگون ساختند.

یکی از مسائلی که به راه افتادن «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» و ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را ضروری می‌کرد، در حیطه رهایی زنان بود. علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته بیش از نیمی از زنان شغل خود را رها کرده و به زندگی خانگی بازگشته بودند. این مسئله را بخشا می‌توان با سیاست حزب کمونیست چین که قبل از «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» تحت نفوذ لیوشائوچی، رئیس‌جمهور وقت چین بود، توضیح داد. این سیاست شامل یک کارزار حاد تبلیغاتی به نفع بازگشت به خانه بود. این سیاست اشکال متنوع بسیار به خود گرفت. مثلاً توانایی «بیگانه» مادران برای بزرگ کردن فرزندان مورد ستایش قرار می‌گرفت. یا به‌طور علنی ابراز می‌شد که زنان به درد هیچ کاری نمی‌خورند و از لحاظ فکری توانایی بسیار محدودی برای آموختن کسب و کار دارند. کمبود مهدکودک و نهار خوری غالباً به‌مثابه استدلالی علیه کار زنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. (همان، ص ۱۹) اما مسئله بازگشت گسترده به خانه را نمی‌توان فقط با این سیاست توضیح داد. باید به دلایل بنیادینی که در خود سازمان‌دهی کار وجود داشت نگاه کنیم. بر مبنای سیاست‌هایی که جدایی بین کاریدی و فکری را حفظ کرده و تعمیق می‌بخشد و به سلطه سودآوری چسبیده است، زمانی که تولید بر مبنای آیین نامه بورژوازی به پیش برود، یعنی بر مبنای انضباط کورکورانه و انگیزه‌های مادی و حفظ تقسیم‌کار بین کسانی که فکر می‌کنند و کسانی که کار می‌کنند، آن وقت کسانی که کمترین آموزش را دیده‌اند، به‌ویژه زنان، ستمدیده‌ترین نیز خواهند بود.

برای رویونیست‌ها در رده‌های بالای حزب و دولت، مهم‌ترین مسئله ساختن چین به‌عنوان یک کشور مدرن، قدرتمند و صنعتی بود. درک رویونیست‌ها از سوسیالیسم، همین بود و نه بیشتر. مهم‌ترین چالش رهبری حزب کمونیست این بود، چگونه حزب را در جاده انقلاب نگه دارید و علیه کشش به سمت «از حرکت باز ایستادن» و تبدیل شدن به یک طبقه استثمارگر جدید، مبارزه کنید؟ این چالش برحسب وقایعی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در جامعه چین در جریان بود بسیار حاد

مطرح شد زیرا رهروان سرمایه‌داری برای کسب قدرت خیز برداشته بودند. انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چنین بستری ضرورت یافت. هدف این بود که با بسیج توده‌ها در مبارزه علیه کشش‌ها و سیاست‌های احیای سرمایه‌داری، افکارشان تغییر کند و توانشان در تشخیص و تمایز راه سوسیالیسم از راه سرمایه‌داری افزایش یابد.

انقلاب فرهنگی مبتنی بر تئوری‌های مائوتسه دون بود. وی کشف کرد که مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از بین نمی‌رود. زیرا خاک سوسیالیسم، هنوز با خودش امکان احیای سرمایه‌داری حمل می‌کند. سوسیالیسم یک جهش بزرگ است، جهشی به وراى استثمار و حاکمیت طبقاتی بورژوازی است. سوسیالیسم انجام تغییرات اساسی اقتصادی و اجتماعی به نفع توده‌ها را امکان‌پذیر می‌کند و توده‌های مردم را در تغییر جامعه توانمند می‌کند. اما این فقط یک طرف مسئله است. طرف دیگر آن است که سوسیالیسم، یک جامعه در حال گذار است. گذار از سرمایه‌داری با تمایزات طبقاتی به سوی کمونیسم، به سوی دنیایی بدون طبقات. سوسیالیسم زخم‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه کهنه را با خود حمل می‌کند. هنوز تفاوت‌هایی بین صنعت و کشاورزی، بین شهر و روستا و بین مناطق مختلف وجود دارد. تمایز کهنه بین کار بدنی و کار فکری وجود دارد. دستیابی به کمونیسم متضمن فائق آمدن بر نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و روابط کالایی و ایده‌ها و نهادهای اجتماعی ست‌مگرانه است. این مسائل یک شبه نابود نمی‌شوند. مائو این‌گونه جمع‌بندی کرد که این نبرد واقعی، نبردی است میان راه سرمایه‌داری و راه سوسیالیسم.

در پروسه انقلاب فرهنگی پرولتاریایی مسئله زن و رهایی زنان از زنجیرهای روابط و افکار فئودالی باقی مانده گذشته و روابط و افکار بورژوازی جدید یکی از خطوط تمایز مبارزه بین دو خط بود. باب آوکیان در مقاله «سنتر نوین و مسئله زنان» می‌گوید: «در میان خود ست‌مدیدگان، مسئله زن به طرق گوناگون و به‌ویژه برای مردان، یک سنگ محک مهم است و نشان می‌دهد که آیا به دنبال الغای کامل روابط مالکیت موجود و ایدئولوژی منطبق بر آن که زنان را برده می‌کند هستید یا می‌خواهید آن را حفظ کنید) و شاید می‌خواهید «یک ذره» از آن را حفظ کنید). این مسئله یک خط تمایز است میان اینکه «جایی» در سیستم موجود می‌خواهید یا اینکه می‌خواهید «بیرون» آن قرار بگیرید: خط تمایز است میان اینکه می‌خواهید کل ستم و استثمار و تقسیم جامعه به طبقات را از بین ببرید یا دنبال آن هستید که خودتان بخشی از آن بشوید.» (سنتر نوین و مسئله زنان، ص ۳۱) در چین تلاش برای حرکت در جهت نفی «چهار کلیت» با مرگ مائو و کودتای روزیونیست‌های چینی در سال ۱۹۷۶ متوقف شد. با این همه این تلاش بستر غنی از تجربه را برای انقلابیون به ارمغان آورد. بستری که نیاز به مطالعه و تبیین علمی هرچه بیشتر داشت

آموزه‌های گران‌بها

حزب کمونیست چین در نشریه تئوریک پرچم سرخ به سال ۱۹۶۰ نوشت: «خانواده با ظهور مالکیت خصوصی تولد یافت. از همان ابتدا رابطه خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آن را تشکیل داد. بدین‌سان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود. خانواده مدرن نه تنها نطفه بردگی بلکه اسارت فنودالی را نیز با خود حمل می‌کند، چرا که از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشت. خانواده کلیه تخصیصاتی را که بعداً در ابعادی گسترده درون جامعه و دولت رشد یافتند را به صورت مینیاتوری در خود حمل می‌کند.»

از همین رو با تبیین علمی حزب کمونیست چین خانواده را هم‌زمان بخشی از زیربنا و روبنای جامعه می‌دید و توجه زیادی به جنبه ایدئولوژیک آن می‌کرد با این تأکید که: تفکر پدرسالارانه، یعنی ایدئولوژی نظام خانواده، کلیه عرصه‌های جامعه چین را در بر گرفته و کماکان سدی در مقابل شرکت کامل زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی است. برمبنای این تحلیل، حزب درک درستی از روند سیاسی انقلاب و دیالکتیک میان تحول و انقلاب در زیربنا و روبنا و موقعیت خاص خانواده را پیش گذاشت. با این وصف به بیان باب آوکیان: «نفوذ اکونومیسم، ناسیونالیسم، پدرسالاری و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی در رابطه با نقش جنسیتی و به خصوص در رابطه با سکسوالیته زیاد بود. آن مسائلی که جنبش‌های زنان و به خصوص بخش‌های رادیکال‌تر آن جنبش در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد سکسوالیته به خصوص سکسوالیته زنان طرح کردند و جواب‌هایی که دادند، از سوی رهبری حزب کمونیست چین با خوشامدگویی بزرگی مواجه نمی‌شد و نشد. این موضوع مهمی است.» (۲)

تجربه چین انقلابی امکان پراتیک و تئوریک گسترده‌ای در اختیار کمونیست‌هایی قرار داد که مصمم به تداوم راه انقلاب و حضور در صحنه سیاسی برای خلق دومین موج انقلابات کمونیستی بودند. باب آوکیان معمار سنتز نوین کمونیسم این موضوع را به این شکل توضیح می‌دهد: «مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو‌نهایی و کامل این ستم در هر شکلی در وهله اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و مسلماً انقلاب کمونیستی بدون آن ممکن نیست. ساختن جنبشی بسیار قدرتمند برای انقلاب به سوی کسب قدرت که اولین جهش عظیم است، زمانی که در نتیجه رشد تضادهای خود سیستم و کار ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی آگاهانه و مصمم نیروهای وسیع کمونیست انقلابی، شرایط را برای انقلاب به وجود آورده باشد و ایجاد یک دولت انقلابی طراز نوین، توانمند کردن مردم برای اینکه به واقع یک جامعه نوین آزاد از استثمار و ستم را خلق کنند. در پرتو این هدف و برنامه است که باید در عرصه تئوری، سنتز و تحلیل، کار بیشتری انجام دهیم و درک خود را در زمینه ستم بر زن و رهایی زنان عمیق‌تر کنیم. با

اتکا به کاری که انجام شده است، حرکت و پیشروی کنیم تا در مورد منشأ ستم بر زن و همچنین در مورد شکل‌های مشخصی که این ستم امروزه به خود می‌گیرد و شالوده‌های مادی و دینامیک‌های زیربنایی آن، دانش بیشتری کسب کنیم. تمرکز همه باید بر روی درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان و نقش مبارزه حول این تضاد به‌مثابه یک جبهه محوری و تعیین کننده در کل مبارزه برای جهان کمونیستی و رهایی نوع بشر به طور کلی از کلیه شکاف‌های ستمگرانه باشد.» در بخش بعدی به گسست‌های تئوریک بنیادینی که سنتز نوین کمونیسم انجام داد و تبیین جدید از رابطه رهایی زنان و درهم تنیدگی آن با پیش برد نبرد برای کمونیسم خواهیم پرداخت.

پانویس ها:

۱- بورژوازی به‌خوبی این را فهمید و با پیشنهاد رجعت به تولید خانوادگی کوشید ضربه‌ای دقیق بر کلکتیویزاسیون وارد کند. صحبت از «انقلاب در روابط اجتماعی» یا «برابری ضروری بین زن و مرد» یا «عشق به‌مثابه مبنای ازدواج آزاد» کار ساده‌ای است. اما تا زمانی که تولید بر مالکیت خصوصی مبتنی است، این فقط در سطح یک حرافی پوچ خواهد ماند. ارث بردن از زمین یا سرمایه، به‌خودی‌خود و حتی بدون اینکه هیچ‌گونه پشتوانه قانونی داشته باشد، کافی است تا خانواده را به یک ضرورت اقتصادی و ازدواج را به یک قرارداد کار تبدیل کند. بخصوص زنان این مسئله را خوب درک کرده‌اند.

۲- تغییر موضع حزب کمونیست انقلابی آمریکا به رهبری باب آوکیان در مورد همجنس‌گرایی تا حد زیادی نتیجه تکامل سنتز نوین، مشخصاً تکامل روش و رویکردی است که در سنتز نوین مجسم است. این موضع نمایانگر گسست از گرایش‌های درون جنبش کمونیستی است که برای آن نوع تئوری رادیکال و جنبش رادیکال که کمونیسم به واقع باید بیان آن باشد، بسیار خفقان‌آور بوده‌اند. اما در واقع، این گسست صرفاً یک آغاز است که باید بر پایه آن بسیار جلوتر برویم. بر پایه یک رویکرد علمی و سنتز علمی آنچه قبلاً به‌عنوان تئوریک و تجربی در تاریخ انقلاب‌های کمونیستی شاهد بودیم. (ص ۴۱)

کمونیسم نوین و رهایی زنان

مسئله ستم بر زن

مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت ساز از «آخرین انقلاب» خواهد بود -
باب آواکیان

در چهار بخش قبل در رابطه با کمونیسم و مسئله ستم بر زن، به عناوین زیر پرداختیم: ۱- فرودستی زنان در تاریخی هزاران ساله (آتش شماره ۱۳۶) - ۲- چرا فرودستی زنان به نقش دولت گره خورده است؟ (آتش شماره ۱۳۷) - ۳- تجربه شوروی سوسیالیستی: جهش های درخشان در رهایی زنان و عقب گردهای اسفناک (آتش شماره ۱۳۸) و - ۴- تجربه چین سوسیالیستی در رهایی زنان (آتش شماره ۱۴۰)

اکنون به تکاملات سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) که باب آواکیان معمار آن است می پردازیم.

مهمترین چالش در مورد «مساله زنان» را می توان در یک سوال پایه ای که باب آواکیان طرح می کند یافت: «آیا این سیستم {سیستم سرمایه داری} می تواند ستم بر زنان را از بین ببرد و یا بدون ستم بر زنان به پیش رود؟» [۱] اکثر نظریه پردازان یا صاحب نظران مساله زنان (حتا کسانی که خود را مارکسیست می دانند) این سوال پایه ای را حتا طرح نمی کنند چه برسد به آنکه به آن، با رویکرد علمی ماتریالیسم دیالکتیکی پاسخ دهند. انبوهی نوشته تولید می کنند، بدون آنکه ربطی به درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان داشته باشند. زیرا در این صورت، به نقطه ای می رسند که اغلب نمی خواهند به آن برسند: ضرورت انقلاب کمونیستی!

آواکیان می نویسد: «افراد مختلف، انبوهی از تئوری ها را در مورد این که چطور می شود تحت حاکمیت همین سیستم از شر انواع و اقسام ستم ها خلاص شد، تولید کرده اند. و ما می دانیم این کار ممکن نیست. ولی به خاطر توده های مردم، باید بتوانیم به این سوالات جواب بدهیم. اگر می خواهیم مردم را به چیزی که نیاز دارند در مورد دنیا بدانند مسلح کنیم تا بتوانند مطابق آن عمل کنند، بهتر است فعالیت مان شالوده و پایه و اساسی داشته باشد. ...

چرا در آن مقاله نوشته بودم پایه ای ترین سوال این است که در پرداختن به هر معضل اجتماعی (از جمله ستم بر زنان) باید پرسید: در چارچوب کدام شیوه تولیدی؟ ... دلیل این که در آن مقاله گفتم در چارچوب شیوه تولیدی باید

به معضلات اجتماعی پرداخت ... این است که واقعا هر کاری در جامعه انجام می دهد توسط سیستم اقتصادی که در واقع همان شیوه تولیدی است شکل می گیرد و نهایتا مشروط به آن است. ... من بر مبنایی علمی کاملا قانع شده ام که تحت حاکمیت این سیستم نمی توان از ستم بر زن خلاص شد.» (همانجا)

آواکیان در جای دیگر می نویسد: «سرمایه داری زنان را رها نکرده و نمی تواند رها کند. سرمایه داری صرفا اشکال ستم بر زنان را تغییر داده است. سرمایه داری به زنان اجازه می دهد تا مانند مردان، به مثابه عناصر منفرد خود را ببینند. سرمایه داری، به این ترتیب، ماهیت ساختاری ستم بر زنان را پنهان و این واقعیت را مخدوش می کند که انقیاد زنان و دیگر ستم دیدگان، مربوط به یک سیستم است و ستمی سیستمیک می باشد {در حیات کل سیستم نقش اساسی دارد}. مبارزه برای برابری زنان یک بخش مطلقا اساسی از رها شدن زنان است اما در خود و برای خود، به اندازه کافی رادیکال نیست. اگر مبارزه برای برابری، محدود به افق های تنگ جهان سرمایه داری شود و اگر نظام سرمایه داری دست نخورده باقی بماند، زنان در «بهترین حالت» می توانند «صاحب» خود به عنوان کالا شوند یا کنترل دیگران را هم به دست آورند، و در نتیجه با آنها هم مثل کالا رفتار کنند. اما، هرگز نمی توانند از قفس تنگ و محدود کننده ساختار استثمارگرانه خلاصی یابند.» (باب آواکیان)

هنگامی که این درک پایه ای که سرمایه داری زنان را رها نکرده و نمی تواند رها کند، محرز شود، مساله «بدیل» و این سوال وسط می آید: پس در چه نوع سیستم اقتصادی- اجتماعی زنان از ستم مرد/پدرسالاری رها خواهند شد؟ تجربه انقلاب های کمونیستی قرن بیستم و استقرار کشورهای سوسیالیستی در شوروی (-۱۹۱۷) (۱۹۵۶) و چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) چه چیزی را نشان می دهد؟ و آیا همان را باید تکرار کرد یا به و رای آنها رفت و چگونه؟ پاسخ اینها را کمونیسم نوین داده است.

بررسی نقادانه تجربه انقلاب های کمونیستی و استقرار کشورهای سوسیالیستی در قرن بیستم، نقش مهمی در سنتر نوین کمونیسم توسط باب آواکیان داشته است. سنتر نوینی که در عین تداوم علم کمونیسم و پراتیک جنبش کمونیستی از زمان مارکس، اما گسست های مهمی نیز از تئوری و پراتیک آن می کند. باب آواکیان، در مورد مهمترین کارش که موجب تکامل علم کمونیسم به کمونیسم نوین شده است می گوید: «سنتر نوین کمونیسم حل کیفی یک تضاد حیاتی در کمونیسم را نمایندگی و تجسم می کند. این تضاد از ابتدای تکامل کمونیسم در آن وجود داشت: تضادی میان روش و رویکرد اساساً علمی کمونیسم و جوانبی از آن که در مغایرت با این اساس علمی بوده است.»

آواکیان، روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین را در مورد مساله زنان و ارتباط رهایی زنان از نظام مرد/پدرسالاری با انقلاب کمونیستی برای ریشه کن کردن شیوه تولید سرمایه داری که در سرچشمه این ستم و ستم های دیگر قرار دارد، به طور سیستماتیک به کار برده است. در زیر، از زبان خود وی به جمع بندی

هایش از اشکالات جنبش کمونیستی بین المللی که موانعی در راه تحقق «چهار کلیت» [۲] بوده اند، می پردازیم. تمام این جمع بندی در جزوه «سنترزون کمونیسم و رهایی زنان» در وبسایت cpimlm.org در دسترس می باشد.

جنبش کمونیستی، جامعه سوسیالیستی و رهایی زنان - یک بازبینی نفاذانه

جنبش کمونیستی، برخی تحلیل های بسیار اساسی در مورد ستم بر زنان و مبارزه برای رهایی زنان انجام داد. این را باید گفت و به رسمیت شناخت. اثر انگلس به نام «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» یک اثر تعیین کننده در این زمینه است. ... اما در همان حال و در اختلاط با این امر، در جنبش کمونیستی از همان ابتدای امر جریان های اکنومیستی، ناسیونالیستی و دیدگاه ها و ارزش های پدرسالارانه و سنتی در رابطه با زنان موجود بود. این امر در اتحاد شوروی و در دوره ای که یک کشور سوسیالیستی بود، تبارزی حاد داشت. ... در اتحاد شوروی در دوران سوسیالیسم (از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۵۰ زمانی که سرمایه داری احیاء شد) تحولات حقیقتاً بزرگی به وقوع پیوست که موقعیت زنان را کیفیاً در جهت مثبت تغییر داد و بر نابرابری های ریشه دار میان زن و مرد ضربات مهمی زد. ... نقش های جنسیتی سنتی زنان، در فرهنگ توده ای و همچنین در سیاست های رسمی به چالش گرفته شدند. اما در این زمینه ها محدودیت ها و کمبودهای مهمی نیز بود و به ویژه پس از دهه ۱۹۲۰ نه تنها روابط و نقش های جنسیتی سنتی به طور ادامه دار به چالش گرفته نشدند بلکه در برخی جهات در این زمینه عقب نشینی نیز صورت گرفت. ... مثلاً، در دوره جنگ جهانی دوم و پس از آن چند بیانیه رسمی در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد. این بیانیه ها نه تنها تأکید می کردند که «حس مادری» و بچه دار شدن و بچه داری برای زنان یک امر «طبیعی» است بلکه وظیفه میهنی آنان است که این کار را بکنند. به این ترتیب، وظیفه آنان نسبت به مام میهن فرموله شد. ... در اتحاد شوروی و به طور کلی در جنبش کمونیستی بین المللی که تحت تأثیر و نفوذ زیاد اتحاد شوروی بود، امر مبارزه برای برابری زنان و چالش گری علیه نقش های جنسیتی سنتی زنان به طور فزاینده ای در تضاد قرار گرفت با رشد نگرش ها و قراردادهای پدرسالارانه سنتی و گرایش های اکنومیستی و ناسیونالیستی و توسط این گرایش ها کنار زده شد.

در چین، بی تردید پیشرفت های برجسته ای شد که به و رای تجربه شوروی رفت. از جمله در رابطه با نقش زنان در بسیاری از عرصه های جامعه. این امر در عرصه فرهنگ به طرز قدرتمندی تبارز پیدا کرد. به خصوص در دوران انقلاب فرهنگی و از طریق آن. به طور مثال در آثار نمونه اپرای و باله و غیره. به چالش کشیدن نقش های جنسیتی سنتی در عرصه های گوناگون یکی از عناصر مسلم این تلاش ها بود.

با این وصف نفوذ اکنومیسم، ناسیونالیسم، پدرسالاری و دیدگاه ها و ارزش های سنتی در رابطه با نقش جنسیتی و به خصوص در رابطه با سکسوالیته زیاد بود.

بگذارید این طور بگویم: ... آن مسایلی که جنبش رهایی زنان و به خصوص بخش های رادیکال تر آن جنبش در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد سکسوالیته به خصوص سکسوالیته زنان طرح کردند و جواب هایی که دادند، از سوی رهبری حزب کمونیست چین با خوشامدگویی بزرگی مواجه نمی شد و نشد. ... در اوایل دهه ۱۹۷۰ هنگامی که از چین دیدن کردم، همراه با بسیاری دستاوردهای مثبت که توجه من را جلب کرد و به من الهام بخشید، این احساس هم به آدم دست می داد که در رابطه با سکسوالیته فضای سنگین و نوعی سرکوب موجود است. و زمانی که در یک پرسپکتیو بزرگتر به آن نگاه می کنم به نظر می آید که بخشی از یک گرایش تاریخی در جنبش کمونیستی بوده است و حزب کمونیست چین و انقلاب چین هم به طور واقعی از آن گسست نکرد. این چیزی نبود که در مقایسه با کل جنبش کمونیستی، منحصر به انقلاب چین یا نقطه ضعف خاص آن باشد.

تردید نیست که در این مورد باید بیشتر آموخت اما می توان گفت که برای کل جنبش کمونیستی و مشخصا برای حزب ما و پیش از آن اتحادیه انقلابی (آ.یو) در رابطه با عرصه سکسوالیته، مسأله همجنس گرایی تاریحا نشانه ضعف جنبش کمونیستی و دولت های سوسیالیستی بوده است (از زمان انگلس که با آن حرف بدش همجنس گرایی را تحقیر کرد تا انقلاب چین). این مسأله تا حد قابل توجه و به طور عام ضعف جنبش کمونیستی را در مورد مسأله سکسوالیته در خود فشرده می کند و اینکه چگونه به طور مشخص این مسأله مرتبط است با جایگاه زنان و مبارزه برای رهایی کامل زنان.

... تغییر موضع حزب ما در مورد همجنس گرایی تا حد زیادی نتیجه تکامل سنتز نوین، مشخصا تکامل متد و رویکردی است که در سنتز نوین مجسم است. این موضع نمایانگر گسست از گرایش ها و تزندهای درون جنبش کمونیستی است که برای تئوری و جنبش رادیکال که کمونیسم باید باشد، بسیار خفقان آور بوده اند. اما در واقع، این گسست صرفا یک آغاز است که باید بر پایه آن بسازیم و بسیار جلوتر برویم - بر پایه یک رویکرد علمی و سنتز علمی آن چه قبلا به عنوان تئوریک و تجربی به آن اشاره کردم.

در همان حال، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو نهایی و کامل این ستم در هر شکلی در حله اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و مسلما انقلاب کمونیستی ممکن نیست. نقطه عزیمت ما باید این باشد و آن را در دست بگیریم: ساختن جنبشی بسیار قدرتمند برای انقلاب به سوی اولین جهش عظیم در کسب قدرت، ... و ایجاد یک دولت انقلابی طراز نوین، توانمند کردن مردم برای اینکه به واقع یک جامعه نوین آزاد از استعمار و ستم را بسازند. در پرتو این، نیاز فوری و عاجل هست که در عرصه تئوری، تحلیل و سنتز کار بیشتری انجام دهیم و درک خود را در زمینه ستم بر زن و رهایی زنان عمیق تر کنیم؛ با اتکاء به کاری که انجام شده است حرکت و پیشروی کنیم تا در مورد منشاء ستم بر زن اما همچنین در مورد شکل های مشخصی که این ستم امروزه به خود می گیرد و شالوده های مادی و دینامیک های زیربنایی آن دانش بیشتری کسب کنیم - و تمرکز

همه اینها بر روی درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان و نقش مبارزه حول این تضاد به مثابه جبهه ای محوری و تعیین کننده در کل مبارزه برای جهان کمونیستی و رهایی نوع بشر به طور کلی از کلیه شکاف های ستم گرانه باشد.

در اینجا می خواهم برگردم به کتاب از گام های ابتدایی تا جهش های آتی [۳] (نوشته آردی اسکای بریک). این اثر بسیار مهم به شدت مورد غفلت قرار گرفته شده است. جمله موجز زیر چشم انداز تاریخی تکان دهنده ای را در رابطه با تکامل یک درک علمی از سرچشمه های ستم بر زن فراهم می کند: «حیرت انگیز است که در سراسر تاریخ مدون تا اواسط قرن نوزدهم چپستی پایه های مادی جایگاه اجتماعی فرودست نیمی از نوع انسان حتا به عنوان یک سوال طرح نشد و تا آن زمان هیچ کس به آن به عنوان موضوعی که ارزش یک پژوهش جدی را دارد نگاه نکرد.» اسکای بریک در ادامه خاطر نشان می کند که مارکس و انگلس: «تعبیبات اجتماعی زمان خود را برهم زدند و پافشاری کردند که جایگاه فرودست زن نه ربطی به عیب های ذاتی طبیعت جنس مونث دارد و نه به احکام الهی (یا «خصایل طبیعی») که چنین وضعی را دیکته کرده است. آنان تاکید کردند که ستم بر زن محصول و پیامد سازمان اجتماعی نوع بشر است که خصلت آن در هر جامعه مفروض توسط سطح خاص رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی منطبق بر آن تعیین میشود.» (ص ۱۰۷)

این راهگشایی اولیه مارکسیسم بسیار عمیق بوده و دارای اهمیت فوق العاده است که هرگز نباید آن را دست کم گرفت. با این وصف، از نقطه نظر تاریخی، یک راهگشایی اولیه و شالوده ای است که باید بنایی بر روی آن ساخت و آن را کیفیتا ارتقاء داد. البته این امر در مورد کلیه راهگشایی های علمی صادق است، به ویژه هنگامی که پای مساله ای بسیار حیاتی و به شدت مناقشه انگیز چون روابط میان انسان ها، خصلت و چشم انداز جامعه بشری و مبارزه برای آن در میان است.

ز گام های ابتدایی تا جهش های آتی، به تضاد بسیار مهمی اشاره می کند ... وی می گوید، در مراحل ابتدایی جامعه انسانی، به دلیل تفاوت های بیولوژیک مربوط به زایمان و نگه داری از کودک در سال های اولیه عمر کودک، تقسیم کار اولیه و اساسا اجتناب ناپذیری میان زن و مرد صورت گرفت. وی تاکید می کند که این تقسیم کار نمی توانست خصلت یک رابطه ستم گرانه (حداقل به شکل یک رابطه ستم گرانه کامل و نهادینه شده) را داشته باشد اما از سوی دیگر، بذرهای روابط ستم گرانه، به ویژه میان زن و مرد را داشت که بعدها با تغییراتی که در فعالیت تولیدی جوامع انسانی مختلف صورت گرفت، وزنی که برخی فعالیت های تولیدی پایه ای نسبت به برخی فعالیت های تولیدی دیگر کسب کردند و همراه با ظهور انباشت تفاضلی اضافه محصول و تغییراتی که متعاقب آن و در انطباق با این تحولات در روابط مالکیت و دیگر روابط اجتماعی رخ داد، این بذر، شکفت و تبدیل به روابط ستم گرانه شد»

و به این نتیجه گیری جهانی- تاریخی اشاره می کند: «ضرورت های بیولوژیک که مرتبط با تولید مثل هستند، غیرقابل تغییر نمی باشند و عواملی ابدی نیستند و در نهایت، با پیچیده تر شدن سازمان اجتماعی انسان، عوامل بیولوژیک دیگر موجب محدود کردن فعالیت های نیمی از نوع بشر یا جهت دادن به آن نخواهد شد.» (ص ۱۳۷)

یکی دیگر از مسائلی که در این کتاب جلوه گر می شود، بررسی تحلیل های متفاوت (از بیولوژی اجتماعی تا تئوری های عام در باره طبیعت انسان و غیره) است که سعی می کنند در مقابل درک علمی از واقعیتی که بسیار بارز است آلترناتیو دیگری بگذارند یا از درک علمی این مساله پرهیز کنند. واقعیت این است: ستم بر زن و کلیه روابط ستم گرانه و استثمارگرانه ریشه در شرایط مادی واقعی دارند. این شرایط مادی محصول تکامل تاریخی جامعه انسانی است. در انتهای کتاب، اسکای بریک به تناقض مهمی اشاره می کند: «درست در زمانی که نیاز و امکان محو کلیه این روابط ستم و استثمار موجود است و ضرورت گذر به ورای این وضعیت به طور عینی و قدرتمندتر از همیشه خود را طرح می کند، به همان اندازه نیز به طور فزاینده مواجه هستیم با تلاش هایی که می خواهند از این نیاز و امکان روی بگردانند و توضیحات دیگری برای وضعیت روابط اجتماعی میان انسان ها که سرمنشاء دهشت های واقعی است بیابند - توضیحاتی که با هر قصد و نیتی داده شوند، صرفا به تقویت کلیت وضع موجود خدمت می کنند.»

برای اینکه بر اساس این پایه عینی عمل کنیم، در زمینه درک آگاهانه و کسب توانایی ابتکار عمل آگاهانه کار زیادی در پیش داریم اما در جلو رفتن و فتح قله های جدید با چالش های زیادی مواجهیم. ...

در این جا نیز تکامل به شکل خط مستقیم نخواهد بود. مهم است این مساله را درک کنیم و از تجربه تاریخی ای که مرور کردم یاد بگیریم، بر سنتز بیشتر تاکید بگذاریم، از جمله بر فرصت از کف رفته چند دهه گذشته. ... آن چه توسط جنبش زنان دهه شصت و هفتاد، به ویژه جریان های رادیکال تر آن جنبش به چالش گرفته می شد و مورد جدل قرار می گرفت، حاوی مسایل حیاتی بود که باید کاملا از آن ها استقبال می کردیم، به آن ها می پرداختیم و از طریق به کار بست سیستماتیک بینش و متد کمونیستی آن ها را به طور صحیح جذب و سنتز می کردیم. اما این کار نشد و اکنون باید انجام بدهیم و در انجام این کار باید از اشتباهاتمان بیاموزیم. ما نمی توانیم به عقب برگردیم و آن اشتباه ۴۰ سال پیش را تصحیح کنیم اما می توانیم و باید از آن بیاموزیم.

در سال ۱۹۷۰ سوزان برانمیلر Susan Brownmiller نوشت: «ما نه می خواهیم ستم گر باشیم و نه ستم دیده. انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب هاست.» اکنون که کتاب دیگر سوزان برانمیلر تحت عنوان «در زمانه ما: خاطرات یک انقلاب» (۱۹۹۹) را می خوانیم، واضح است که وی به لحاظ سیاسی در جهت فرم حرکت کرده است و نه انقلاب. حتا در در دوره ای که بخشی از خیزش

رادیکال تر بود و از آن گونه حرف ها که نقل کردم می زد، درک سوزان برانمیلر در مورد «انقلاب» بسیار محدود بود. وی تحت تاثیر روندهای متناقض بود. هم تحت تاثیر روندهای انقلابی بود و هم رویونیست. این تصویر کامل است. اما تصویر کامل هر چه باشد اهمیت خدمات او و امثال او را نفی نمی کند، به ویژه در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد و همچنین مسئولیت ما را در زمینه درک صحیح و سنتز موضوع بسیار مهمی که او با جمله «انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب هاست» مورد خطاب قرار می دهد، کم نمی کند.

در این رابطه لازم است یک بار دیگر بر روی دو موضوع تاکید بگذاریم. اول، رهایی زنان را فقط به عنوان بخشی از یک انقلاب واقعی و عمیق می توان کسب کرد - به عنوان بخشی از انقلاب کمونیستی که رادیکال ترین انقلاب در تاریخ بشر است، هدفش رهایی کل بشریت است، جهش تاریخی است به ورای کلیه شکل های ستم و استثمار از طریق دگرگون کردن و تغییر کلیه شرایط مادی و ایدئولوژیک که ستم و استثمار را تولید کرده و تقویت می کند. دوم، یک مولفه اساسی و تعیین کننده از آن انقلاب، مبارزه برای رهایی کامل زنان است. بدون این، آن انقلاب هرگز به اهدافش نمی رسد.

از این جا می رسیم به نکته بسیار مهمی که در مقاله «پایان یک مرحله، آغاز یک مرحله نوین» در مورد تضادهای حل نشده در سوسیالیسم گفته شده است. ... مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت ساز از «آخرین انقلاب» خواهد بود. به عبارت دیگر، مبارزه برای رهایی کامل زنان نه تنها مولفه ای حیاتی خواهد بود در به پیش راندن و به جلو پرتاب کردن مبارزه انقلابی برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری-امپریالیسم بلکه در ادامه انقلاب در خود جامعه نوین سوسیالیستی و به پیش راندن این جامعه بر جاده ای که به هدف غایی کمونیسم می رسد. نکته در آن است که در میان تضادهای حل نشده ای که در جامعه سوسیالیستی باقی هستند و می توانند نیروی محرکه به جلو پرتاب کردن انقلاب باشند، ادامه مبارزه برای رهایی کامل زنان یکی از تعیین کننده ترین جوانب و تبارزات آن خواهد بود.

باید بدانیم که کل این فرآیند در خط مستقیم تکامل نخواهد یافت و تداوم ساده و مستقیم تئوری جنبش کمونیستی و تجربه جامعه سوسیالیستی نخواهد بود. بلکه الزاماً فرآیندی پیچیده تر و بسیار غنی تر خواهد بود، نیازمند گرفتن و آموختن از تجربه، تحلیل و نظریه پردازی های بسیار بزرگ تر، که هر یک از چشم اندازهای مختلف انجام شده و در نهایت نقطه نظرات طبقات متفاوت را نمایندگی می کنند. همه این ها را باید پوشش داد و در بر گرفت و در همان حال از طریق به کار بست بینش و روش کمونیستی سنتز کرد. به عنوان جمع بندی: کلیه مطالبی که گفته شد تاکید می کند بر ضرورت گسست ها و جهش های بیشتر در حیطه تئوری و در حیطه پراتیک هدایت شده توسط آن تئوری، در زمینه رهایی زنان به مثابه بخش تعیین کننده از انقلاب کمونیستی و دست یافتن به «چهار کلیت» در کامل ترین شکل آن؛ تاکید است بر لزوم به کار بست کامل تر و منظم تر روش و رویکرد سنتز نوین در رابطه با این

مساله و بر این پایه دست زدن به پیشرفت هایی که به طور عاجل طلب میشوند.

منبع: باب آواکیان. سنتز نوین کمونیسم و رهایی زنان
این نوشته به انگلیسی در revcom.us تحت عنوان زیر در دسترس است

III. The New Synthesis and the Woman Question: The Emancipation of Women and the Communist Revolution—Further Leaps and Radical Ruptures

شماره آینده، بخش ششم: تشدید فرودستی زنان در جهان، پدرسالاری نوین

Bob Avakian, “Can this System Do Away With, or Do With- [۱]
out, the Oppression of Women?—A Fundamental Question, a Sci-
entific Approach to the Answer,” Revolution #۳۹۸, August 3, 2015.
Available at revcom.us and also included in Break ALL the Chains!
Bob Avakian on the Emancipation of Women and the Communist
.(Revolution (RCP Publications, 2014

[۲] «چهار کلیت» راهنمایی است که مارکس برای رسیدن به جامعه کمونیستی تعیین
کرد: محور تمایزات طبقاتی، محور روابط تولیدی که این تمایزات را تولید می‌کنند،
محور تمایزات اجتماعی که از این روابط تولیدی بر می‌خیزند و به آن خدمت
می‌کنند، محور تمام افکار کهنه‌ای که مربوط به این تمایزات طبقاتی و اجتماعی اند.

Ardea Skybreak, From Primeval Steps to Future Leaps [۳]

تشدید فرودستی زنان در جهان، پدرسالاری نوین

در چهار بخش قبل در رابطه با کمونیسیم و مسئله ستم بر زن، به عناوین زیر پرداختیم: فرودستی زنان در تاریخی هزاران ساله؛ رابطه تاریخی فرودستی زنان و شکل گیری دولت؛ تجربه شوروی سوسیالیستی؛ تجربه چین سوسیالیستی؛ و سنتز نوین کمونیسیم و مسئله ستم بر زن.

بگذارید بی‌درنگ به سراغ این پرسش اساسی برویم. چرا در جهان امروز یکی از روندهای برجسته، تشدید تضادهای مرتبط با ستم بر زنان است؟ چرا سرمایه‌داری جهانی (سرمایه داری- امپریالیسم) نتوانسته است مسئله فرودستی زن که تصور می‌شد مسئله‌ای مربوط به گذشته بشر باشد را حل کند؟ [۱] در جهانی که در بسیاری از نقاط آن استثمار پرولتاریا به میزان قابل توجهی به معنی استثمار زنان است، تغییرات حاصله با برخی شکل‌های سنتی ستم بر زنان تصادم پیدا می‌کند. در بستر این شرایط، زنان به شمار میلیونی از روستاها کنده شده و در حاشیه متروپل‌ها ساکن می‌شوند. نهادهای قدرت زن‌ستیز گذشته نظیر خانواده، روابط پدرسالارانه قبیله و نظارت‌های سیستماتیک دین که در موقعیت قبلی قدرتمند بودند، در شرایط جدید تضعیف شده‌اند. تلاقی این روندها، نقطه تاریخی زایش و رشد نیروهای بنیادگرای دینی [۲] در دنیا، و پدرسالاری جدید است. ریموند لوتا اقتصاددان انقلابی و پیرو سنتز نوین کمونیسیم، به این پرسش مهم پرداخته است که چطور پدرسالاری که به صورت تاریخی، در جامعه طبقاتی، هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه نقش ایفا می‌کرد، امروزه در شکل نوین با روابط تولیدی موجود (سرمایه‌داری- امپریالیسم) پیوند می‌خورد و از آن تغذیه می‌کند؟ امروزه و به شکل تشدید یافته‌ای انباشت سرمایه در مقیاس بین‌المللی وابسته به عملکرد نهاد خانواده و تولید خانگی مبتنی بر خانواده است. مثلاً، کار خانگی زن و نقش او در تولید و نگهداری از نیروی کار کارگر بسیار مهم است. علاوه بر این، در چند دهه گذشته، زنان در ابعاد عظیم وارد نیروی کار شده‌اند. شیوه تولید سرمایه‌داری- امپریالیسم، در روند حرکت خود نهادهای قدرت تاریخاً زن‌ستیز نظیر خانواده، سنت، دین، اخلاق و ایدئولوژی منتسب به آن را تضعیف کرده و از سوی دیگر روبنای سیاسی و ایدئولوژیک سیستم سرمایه داری، برای حفظ انسجام نظم اجتماعی مطلوبش، شدیداً نیازمند تحمیل موقعیت اجتماعی فرودست زنان و تقویت سلطه روابط مرد/پدرسالاری است و از سیاست‌هایی مانند کنترل بدن زنان، الغای سقط جنین، حجاب اجباری، تحمیل رفتار جنسی و خانواده هتروسکسوال و غیره، استفاده می‌کند. ماحصل آنکه در عرصه جهانی ما با گسلی عمیق روبرویم. لوتا چنین توضیح می‌دهد:

«ما در مقیاس بین‌المللی شاهد دو مقوله مهم بعد از جنگ دوم جهانی هستیم. یکم،

ترکیب (articulation) شیوه تولید سرمایه‌داری با شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری که به طرق پیچیده‌ای مورد استفاده قرار گرفته، تعدیل شده و دچار دگرگونی شده است. دوم، ورود روزافزون و جهش‌وار زنان به‌عنوان کارگر به درون شیوه تولید سرمایه‌داری است. مخصوصاً در جهان سوم، زنان هم به‌طور کمی و هم کیفی، به‌مثابه کارگران مافوق استثمار شده برای تولید مافوق سود، بسیار مهم هستند. از طرف دیگر، شاهد گسترش بی‌سابقه‌تن‌فروشی و تجارت سکس هستیم. این‌ها با هم رابطه دیالکتیکی دارند و هردوی این‌ها کاملاً وابسته‌اند به کارکرد امپریالیسم. در چنین شرایطی برخی مفاهیم مانند زنانه شدن پرولتاریا و زنانه شدن فقر واقعیتی آشکار هستند. این واژه‌ها یک پدیده واقعی و پیچیده را بیان می‌کنند.» [۳]

محصول چنین گرایش‌های متضادی در سراسر جهان تشدید ستمگری بر زنان و خشونت‌های افسارگسیخته علیه زنان و گرایش‌ها و هویت‌های مختلف جنسی و جنسیتی و ستم بر کودکان است. از همین روست که مبارزه برای رهایی زنان را باید یک بخش اساسی از انقلاب پرولتری در نظر گرفت. سنتز نوین ما را دعوت می‌کند به پرسش‌های مهمی از این زاویه بیندیشیم. سوالاتی که ما را مستقیماً به سمت استراتژی مبارزه، راهنمایی می‌کنند. آیا تحت سیستم موجود یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی، می‌توان نهاد خانواده را به‌مثابه نهاد تاریخی-اجتماعی انقیاد زنان، منحل کرد؟ آیا صرف حضور زنان در کار بیرون‌خانه، سند رهایی تاریخی آن‌ها است؟ شناخت عمیق از نیروهای زیربنایی و تضادهای پیش‌برنده شیوه تولیدی که در آن زیست می‌کنیم اولین و مهم‌ترین گام برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌هاست. با شناخت علمی این روابط است که سنتز نوین برای مبارزه زنان جایگاه و اهمیت استراتژیک قائل است. آواکیان می‌گوید: «اگر در جامعه دنبال نیرویی می‌گردید که نیاز اساسی‌اش به نفس کشیدن و داشتن حیاتی انسانی، فقط و فقط با انقلاب کمونیستی پاسخ می‌گیرد، بیش از همه باید به زنان نگاه کنید» [۴].

تأکید بر شیوه تولید و مبارزه با سموم فکری

گام بعدی پس از شناخت علمی پیچیدگی‌های واقعیت در ارتباط با مسئله ستم بر زن، ساختن جنبش مبارزاتی و ارائه راهکار و نقشه راهبردی برای خروج از این وضع است. طیف‌های مختلف فعالین، برای مسئله زنان در تناسب با افق‌های طبقاتی‌شان، ایده‌سازی می‌کنند و مشغول پاسخ دادن به همین ضرورت‌اند. از همین رو تکرار پرسش باب آواکیان را مفید می‌دانیم. آیا این سیستم می‌تواند ستم بر زن را کنار بگذارد یا بدون آن، یعنی بدون روابط ستم بر زن، می‌تواند به‌هستی استثمارگرانه و ستمگرانه خود ادامه دهد؟ این یک پرسش کلیدی از کمونیست‌ها و مبارزین فمینیست است. اشاره به این نکته را از این رو مهم می‌دانیم که امروزه یکی از رایج‌ترین ایده‌ها در محیط‌های روشنفکری و دانشگاهی و در میان جنبش‌های مختلف زنان، افکار رفرمیستی مطالبه‌محور و مبتنی بر سیاست هویتی است. یکی

از مشهورترین آنها، نظریه «اینترسکشنالیتی» (نظریه «نقاطع») است. این رویکرد، بر چگونگی تلاقی و تعامل اشکال مختلف ستم (مانند جنسیت، نژاد، طبقه اجتماعی، گرایش جنسیتی و غیره) تأکید می‌کند و معتقد است این شبکه‌ها، تجربیات پیچیده و منحصربه‌فردی از ستم را برای افراد ایجاد می‌کند. این رویکرد تشخیص می‌دهد که زنان ممکن است با انواع مختلفی از روابط ستمگرانه مواجه شوند که نمی‌توان آن‌ها را به یک هویت یا مقوله تقلیل داد. این نظریه به همان میزان که در برشمردن شبکه روابط ستمگرانه وسواس ویژه دارد، به همان میزان از بررسی چپستی و چگونگی عملکرد همین ماتریس اجتماعی و دینامیک‌های آن احتراز می‌کند. در این اندیشه اساساً روابط زیربنایی و یا تعیین‌کننده‌ای وجود ندارد. هر آنچه هست ماتریسی از روابط پیچیده «قدرت» است که با هم تلاقی می‌کنند. محصول سیاسی این اندیشه آن است که هر گروه فرودست و تحت ستمی که در یکی از این شبکه‌های بی‌پایان روابط قدرت گرفتار آمده، تنها می‌تواند برای رهایی خود تلاش کند. چرا که تنها اوست که در آن جایگاه ویژه ایستاده و در نتیجه می‌تواند درست‌ترین (!) شناخت از ستمی که بر او می‌شود و در نهایت راه مبارزه با آن را ارائه کند. سنتز نوین این دیدگاه را بارها مورد نقد جدی قرار داده است. آواکیان نگرانی‌های مهمی را در مورد رویکردهای «هویت محور» و «مقاطع مطرح می‌کند. به گفته آواکیان، رویکرد مقاطع، دیدگاه ذات‌گرایانه در مورد هویت‌ها را تقویت می‌کند، زنان را به‌عنوان گروه‌های همگن می‌بیند و از تضادهای طبقاتی و جنگ قدرت در این گروه‌ها غفلت می‌کند. این رویکرد ناتوان از ارائه راهبرد است. زیرا در چهارچوب همین سیستم خواهان به رسمیت شناخته شدن و مورد تأیید قرار گرفتن هر هویتی است. نگاه‌های هویت محور، بینشی غیرعلمی و نسبی‌گرایانه است و با استفاده از فضایی که سیستم حاکم در اختیارش می‌گذارد، رواج یافته و مسلط می‌شود. در ارتباط با ایده‌های «سیاست هویتی» آواکیان در بیانیه‌ای که تحت عنوان «یک سال جدید، نیاز فوری به جهان کاملاً نوین - برای رهایی همه بشریت» منتشر شده، می‌گوید:

میان اهداف سیاسی فاشیست‌ها و طرفداران ووک «سیاست هویتی» تفاوت بسیار موجود است. اما، آن‌ها از نظر معرفت‌شناختی و رویکردشان به شناخت و حقیقت وجه اشتراک بسیار دارند. هر دوی آن‌ها «حقیقت» را به‌عنوان چیزی که منطبق بر واقعیت عینی است، نمی‌دانند. بلکه به‌عنوان چیزی تلقی می‌کنند که منطبق بر تمایلات ذهنی و تعصبات آن‌ها باشد... در حالی که به‌طور کلی این بیماری عقلی «جماعت ووک»، دوری جستن از مبارزه علیه ستم و استثمار توده‌های مردم در اینجا و سراسر جهان و فرار از ضرورت انقلاب برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن پایه ستم و استثمار است و به‌شدت به این فرآیند ضرر می‌زند. [۵]

از همین روست که علاوه بر افشای افق طبقاتی و خطرات این ایده‌ها، آواکیان استدلال می‌کند که برای دگرگونی واقعی جامعه و دستیابی به رهایی زنان، درک روابط تولیدی سرمایه‌داری و نیروهای اقتصادی که زیربنای ستم هستند،

ضروری است: «برای حل هر معضل اجتماعی، مانند ستم بر زنان یا ستم بر مردمان سیاه، لاتین تبار یا حل تضاد میان کار فکری و بدنی، یا وضعیت محیط زیست یا مسئله مهاجرین و غیره، آنچه در نهایت، شالوده‌ها و محدوده‌های تغییر را تعیین می‌کند، شیوه تولید است.... پس اگر شما می‌خواهید از شر کلیه اشکال مختلف ستم رها شوید باید نه تنها به این شکل‌های مختلف ستم، به‌نوبه خود برخورد کنید بلکه همچنین باید اساساً نظام اقتصادی را تغییر دهید تا به شما امکان پیشبرد تغییرات اساسی در رابطه با این معضلات را بدهد.» [۶]

مبارزه برای رهایی زنان فصل مشترک جدال علیه دو منسوخ

آواکیان، دینامیکِ جدال میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی را در مورد موقعیت زنان نیز به کار می‌برد. او در تشریح دینامیک «دو منسوخ» می‌نویسد، دعوای میان این دو جریان، «دعوای میان یک قشر تاریخاً منسوخ در میان ملل تحت استعمار و ستم با قشر حاکمه تاریخاً منسوخ نظام‌امپریالیستی است. این دو قطب ارتجاعی یکدیگر را تقویت می‌کنند در همان حال که با یکدیگر مخالفت می‌کنند. هر کس با یکی از این «منسوخ‌ها» سمت‌گیری کند در نهایت دیگری را تقویت کرده است.»

می‌توان دید که بر بستر همین دینامیک، در زمینه موقعیت زنان، با دو روند در جهان روبرو هستیم. از یک طرف شاهد نیروهای بنیادگرای اسلامیهستیم که پوشیدن برقع و حجاب را اجباری می‌کنند و از سوی دیگر با جوامع مدرن سرمایه‌داری امپریالیستی، که شورت‌های بندی را به عنوان نماد «زنانگی» و ضرورت «سکسی» بودن زنان، تحمیل می‌کنند. در حالی که هر دوی آنها، نمادهای شنیع تحقیر زنان هستند. وجه مشترک آن‌ها این است که هر دو مظهر جهان امروز هستند؛ جهانی که صفت مشخصه‌اش وجود اشکال وحشتناک ستم) هم ستم‌های سنتی و هم ستم‌های مدرن(علیه زنان است.

درخیزش ژینا، زنان در مقابل یک رژیم بنیادگرای فاشیست تا به دندان مسلح، ایستادند. به آتش کشیدن حجاب‌ها در واقع اعلام ضرورت به آتش کشیدن یک رژیم بی‌رحم و تبه‌کار بود. این خیزش یک بار دیگر اثبات کرد که زنان پتانسیل از نیروهای پایه‌ای انقلاب کمونیستی برای محو کلیه روابط ستم و استثمار در جامعه ما و در جهان هستند. درک این پتانسیل رهایی‌بخش، وظیفه تبدیل آن به یک نیروی انقلابی تأثیرگذار در صحنه جامعه را پیش روی ما می‌گذارد: وظیفه درگیر کردن هزاران زن شورشگر در جنبشی برای انقلاب بر مبنای کمونیسم نوین.

[۱]. برای مطالعه می‌توانید به کتاب‌های انگل و ارگی امپریالیستی و تغییر در ترکیب طبقاتی-اجتماعی در ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز: رصد کردن روندها و تغییرات نوشته ریموند لوتا ترجمه از گروه مترجمین حزب کمونیست ایران (م ل م) تابستان ۱۴۰۱، و نیز کتاب «صنعتی شدن بهره‌کشی جنسی، جهانی‌شدن امپریالیستی

و سقوط به اعماق جهنم» عنوان تحقیقی از ریموند لوتا است که در اکتبر ۲۰۲۱ در «انقلاب» وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) منتشر شد و نیز یکی از مهم‌ترین آثار اولیه او یعنی دو کتاب «اقتصاد و سیاست» و «آمریکا در سرانجام» (ریموند لوتا) مراجعه کنید.

[۲]. هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، نه تنها پدرسالاری و زن‌ستیزی (نفرت از زنان) بلکه پرستش پرخاشگرانه سرزمین پدری را خواهید داشت. توجه کنید که هر دوی این واژه‌ها یک ریشه مشترک دارند که به حاکمیت پدر (سرزمین) و تبعیت از اقتدار آن اشاره دارد. و همان‌طور که دیده‌ایم، علاوه بر این‌ها، برتری‌طلبی سفید و نژادپرستی را هم خواهید داشت.

[۳]. درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم‌سازی آن، ریموند لوتا، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). تاریخ انتشار اسفند ۱۳۹۷.

[۴]. کمونیسم نوین، علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه بنیاد نوین در مسیر راهی واقعی، ترجمه و نشر: انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م) صفحه ۲۷۳.

[۵]. «باب آواکیان درباره: جنون فاشیستی و بیمار عقلی «جماعت ووک»: یک «دو منسوخ» جدید، ۱۰ مه ۲۰۲۱، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م).

[۶] «باب آواکیان، درباره شیوه تولیدی، ۲۲ ژوئن ۲۰۲۰. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م).



حزب کمونیست ایران (م.ل.م)
www.cpimlm.org